« هدايت‌ الهي‌ از طريق‌ خواب‌»

 بسم‌ اللّه‌ الرّحمن‌ الرحيم‌

 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

1 - اقسام‌ هدايت‌

 2 - مفهوم‌ كلمة‌ هدايت‌

 3 - كيفيت‌ هدايت‌

 4 - هدايت‌ تكويني‌

 5 - هدايت‌ تشريعي‌

 6 - هدايت‌ تبليغي‌ و تذكاري‌

 7 - هدايت‌ به وسيله‌ اشباح‌ نوري‌

 8 - زمان‌ ظهور وحي‌ و الهام‌ در انسان‌

 9 - فرق‌ رابطة‌ روح‌ با نفس‌ در عالم‌ خواب‌ و در عالم‌ بيداري‌

 10 - فرق‌ وحي‌ در انسان‌ با وحي‌ در حيوانات‌

 11 - هدايت‌ از طريق‌ خواب‌

 12 - بيست‌ و پنج‌ سئوال‌ و پاسخ‌ از استاد غفاري‌

 13 - انواع‌ نور( ثابت‌ - عارضي ‌)

 14 - روح‌ و نفس‌ دو حقيقت‌ هستند

15- دلائل تأویلی بودن مفهوم آسمان و زمین

16- چهره ها و مناظر مأنوس در رؤیا

17 تأثیر تلقینات در رؤیا

18- زمان و مکان در رؤیا

19- کلمات و اشارات رمز گونه در رؤیا

20 فراموشی بعضی از رؤیاها

21- تحقق رؤیاها

22- فرق کابوس و رؤیا

23- تفاوت نظریات بعضی از دانشمندان با نظر اسلام

24- فن تعبیر رؤیا

25- آداب بهداشتی خواب

26- هدایت الاهی در خواب برای غلبه بر استکبار

27- میزان اهمیت دادن به رؤیا

29- خواب حوادث خطرناک، و تأثیر دعا در دفع آنها

**اقسام‌ هدايت‌ الهي‌ در ارتباط‌ با آية‌ نور:**

**سورۀ نور، آیۀ 35: "اَللّهُ نُوُر السَّماواتِ وَ الْاَرْض‌ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشكوةٍ فيها مِصْباحٌ المِصْباحُ في‌ زُجاجَةٍ اَلزُّجاجَةُ كَاَنَّها كَوكَبٌ دُرِّيٌ يُوقَدُ منْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاشَرقيَّةٍ وَ لاغَرْبيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيئُي وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُوُرٌ عَلي‌ نورٍ يَهْدِي‌ اللّهُ لِنُورِه‌ مَن‌ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَي‌ءٍ عَليمٌ"**

خدا روشنائي‌ آسمانها و زمين‌ است‌. نمونة‌ روشني‌ بخش‌ خداوند متعال‌ حبابي‌ است‌ كه‌ در داخل‌ آن‌ چراغي‌ روشن‌ شده‌ باشد و آن‌ چراغ‌ در لوله‌اي‌ از شيشه‌ قرار گيرد كه‌ آن‌ شيشه‌ مانند ستارة‌ درخشان‌ بدرخشد اين‌ چراغ‌ از روغن‌ زيت‌ مايه‌ بگيرد از يك‌ درخت‌ با بركت‌ زيتون‌ بدون‌ اينكه‌ متمايل‌ به‌ شرق‌ و غرب‌ باشد آنچنان‌ روغن‌ آن‌ صاف‌ و صافي‌ باشد كه‌ پيش‌ از تماس‌ آتش‌ روشن‌ گردد، روشنائي‌ به اضافة‌ روشنائي‌، خدا هركس‌ را بخواهد به‌ آن‌ روشنائي‌ هدايت‌ مي‌كند خداوند به‌ حقيقت‌ هر چيزي‌ آگاه‌ است‌.

اين‌ آيه‌ شريفه‌ از آيات‌ اسرارآميز قرآن‌ است‌ و به‌ حقيقت‌ مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ در قرآن‌ آيه‌اي‌ عظيم‌تر و عميق‌تر از همين‌ آيه‌ نيست‌؛ كه‌ خداوند در اين‌ آيه‌ يكي‌ از شئون‌ الوهيت‌ خود را كه‌ هدايت‌ انسانها باشد شرح‌ مي‌دهد و نمونه‌هاي‌ هدايت‌ را هم‌ كه‌ انسانهاي‌ كامل‌ و خلفاي‌ خدا هستند معرفي‌ مي‌كند. از ابتدا تا انتها هدايت‌ خود را، و هاديان‌ خط‌ توحيد را به‌ يك‌ چراغ‌ نوراني‌ تشبيه‌ مي‌كند. تشبيهات‌ اين‌ آيه‌ از نوع‌ تشبيه‌ معقول‌ به‌ محسوس‌ است‌ خداوند براي‌ مردم‌ حقايق‌ را به‌ صورت‌ مثل‌ معرفي‌ مي‌كند. يعني‌ حقايقي‌ را كه‌ جز با نيروي‌ عقل‌ قابل‌ درك‌ نيست‌. به‌ محسوسات‌ قابل‌ رؤيت‌ و قابل‌ درك‌ تشبيه‌ مي‌كند تا خوانندگان‌ از طريق‌ محسوسات‌ پي‌ به‌ معقولات‌ ببرند. مطالب‌ قابل‌ بحث‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ چند چيز است‌:

 1 - عنوان‌ هدايت‌ الهي‌ و وصف‌ خداوند به‌ كلمة‌ هادي‌.

 2 - مظاهر هدايت‌ خدا در عالم‌ طبيعت‌.

 3 - مظاهر هدايت‌ خدا در انسانها و افراد بشر.

 مطلب‌ مورد بحث‌ ما، كيفيت‌ هدايت‌ الهي‌ و اقسام‌ هدايت‌ است‌ تا از طريق‌ هدايت‌ انسانها را به‌ كمال‌ مطلوب‌ نائل‌ گرداند. گرچه‌ كشف‌ كيفيت‌ هدايت‌ الهي‌ متوقف‌ بر شناخت‌ خلقت‌ انسان‌ است‌، كه‌ تا انسان‌ به‌ كيفيت‌ خلقت‌ خود آگاهي‌ پيدا نكند به‌ كيفيت‌ هدايت‌ الهي‌ هم‌ آگاهي‌ كامل‌ پيدا نمي‌كند، وليكن‌ از نظر اينكه‌ ورود به‌ كيفيّت‌ خلقت‌ انسان‌ بحثهايي‌ عميق‌ و طولاني‌ به وجود مي‌آورد كه‌ مناسب‌ اين‌ مختصر نيست‌ ما بحث‌ خود را به‌ كيفيّت‌ هدايت‌ الهي‌ و اقسام‌ هدايت‌ او اختصاص‌ مي‌دهيم‌.

مفهوم کلمۀ هدایت:

كلمة‌ «هدايت‌» مصدر افعال‌ ماضي‌ و مضارع‌ «هَدي‌ يهدي»‌ مي‌باشد كه‌ به‌ اصطلاح‌ صرفيون‌ ناقص‌ يائي‌ مي‌باشد، و در بسياري‌ از موارد صرف‌ ياء آن‌ ساقط‌ مي‌گردد؛ در آخر جمع‌ مذكر فعل‌ ماضي‌ و مضارع‌ و نمونه‌هاي‌ آنها در ساير افعال.‌ كلمات‌ «هدية‌ و هَدْيْ» هم‌ از همين‌ ماده‌ به وجود آمده‌ كه‌ به‌ معناي‌ قرباني‌ و هدايائي‌ مي‌باشد كه‌ انسانها براي‌ يكديگر ارسال‌ مي‌دارند. قرباني هايي‌ كه‌ در مكّه‌ معظمه‌ به‌ خداوند متعال‌ تقديم‌ مي‌شود هَدْيْ ناميده‌ مي‌شود كه‌ خداوند مي‌فرمايد" «هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ» (سورة‌ بقره‌) يعني‌ قرباني‌ اي‌ كه‌ در شهر مكه‌ انجام‌ مي‌گيرد.

معناي‌ عمومي‌ كلمة‌ هدايت‌ «راهنمائي‌ مطلق»‌ است‌ خواه‌ آن‌ راهنما اشياء باشد مانند آثار، كه‌ دلالت‌ بر مؤثر مي‌كند يا هدايت‌ كننده‌، اشخاص‌ باشند مانند تبليغات‌ و تعليمات‌ انسانها و يا تعليمات‌ خداوند متعال‌.

كيفيت‌ هدايت‌ اين‌ است‌ كه‌ يك‌ شي‌ء معلوم‌ و قابل‌ رؤيت، انسان‌ را به‌ يك‌ شي‌ء مجهول‌ كه‌ غير قابل‌ رؤيت‌ باشد هدايت‌ كند بطوري‌ كه‌ انسان‌ از آن‌ شي‌ء معلوم‌ يقين‌ به‌ وجود شي‌ء مجهول‌ پيدا كند، آنچنانكه‌ يقين‌ انسان‌ به‌ شي‌ء مجهول‌ برابر با يقين‌ او به‌ شي‌ء معلوم‌ باشد تا از اين‌ راه‌ شك‌ و شبهه‌ از انسان‌ مرتفع‌ گردد. مانند آثار قابل‌ رؤيت‌ كه‌ ارتباط‌ كاملي‌ به‌ صاحب‌ آثار دارد و انسان‌ عامل‌ اصلي‌ آن‌ آثار را نمي‌شناسد. يا گوينده‌اي‌ انسان‌ را به‌ صاحب‌ اثر هدايت‌ كند.

 در آيات‌ قرآن‌ كلمة‌ هدايت‌ بيشتر در مواردي‌ استعمال‌ مي‌شود كه‌ انسانها به‌ وجود خداوند متعال‌ و كيفيت‌ هدايت‌ به‌ او آشنا مي‌شوند. هديه‌ و قرباني‌ را هم‌ از اين‌ جهت‌ هدايت‌ ناميده‌اند كه‌ انسان‌ را به‌ عظمت‌ خدا و كسي‌ كه‌ براي‌ او هديه‌ برده‌اند آشنا مي‌سازد.

کیفیت هدایت:

 هدايت‌ الهي‌ بر چند قسم‌ است‌: **اوّل**‌: هدايت‌ تكويني‌، كه‌ از اين‌ راه‌ خداوند متعال‌ رابطه‌اي‌ بين‌ خلقت‌ انسان‌ و طبيعت‌ به وجود مي‌آورد تا از طريق‌ همين‌ رابطه،‌ انسان‌ به‌ طبيعيّات‌ آگاهي‌ پيدا كند مانند رابطة‌ وجود انسان‌ با آنچه‌ كه‌ به‌ وسيله‌ حواس‌ پنجگانه‌ قابل‌ درك‌ است‌.

 **دوم‌**: هدايت‌ تشريعي‌، كه‌ از اين‌ راه‌ خداوند با بيان‌ احكام‌ و شرايع‌ و عمل‌ به‌ آن‌ احكام‌ انسان‌ را به‌ حقايقي‌ مجهول‌ هدايت‌ مي‌كند. مانند كساني‌ كه‌ از طريق‌ نماز و روزه‌ و يا حج‌ و جهاد و خمس‌ و زكات‌ به‌ مسائلي‌ كه‌ از آنجمله‌ لطف‌ و محبّت‌ خداوند متعال‌ است‌ آگاهي‌ پيدا مي‌كنند و يا به‌ مصلحت‌ و مفسدة‌ احكام‌ پي‌ مي‌برند.

 **سوم‌**: هدايت‌ تذكاري‌، كه‌ خداوند يا انبياء با علم‌ و عمل‌ و بيانات‌ خود حقايقي‌ را به‌ ياد انسان‌ مي‌آورند و بين‌ **انسان**‌ و مجهولات‌ روابطي‌ برقرار مي‌سازند.

 **چهارم**‌: هدايت‌ از طريق‌ وحي‌ و الهام‌، كه‌ هر يك‌ از آن‌ دو بر دو قسم‌ است: «وحي‌ تكويني»‌ و «وحي‌ تذكاري»‌.

و يا الهام‌ تكويني‌ و الهام‌ تذكاري‌؛ گرچه‌ مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ الهام‌ تذكاري‌ شايد وجود نداشته‌ باشد، مگر به‌ صورت‌ يك‌ صدا و نداي‌ غيبي‌ كه‌ انسان‌ صاحب‌ صدا را نشناسد.

**پنجم**‌: هدايت‌ از طريق‌ ارائه‌ و نشان‌ دادن‌ حقايق‌ مجهول‌ با وسائطي‌ كه‌ قابل‌ درك‌ باشد مانند هدايت‌ از طريق‌ مكاشفه‌ در بيداري‌ و يا در عالم‌ خواب‌.

 **توضيح‌ اقسام‌ پنجگانۀ بالا‌:**

هدايت‌ تكويني‌

 هدايت‌ تكويني‌ از طريق‌ رابطه‌اي‌ پيدا مي‌شود كه‌ خداوند بين‌ وجود‌ انسان‌ با كائنات‌ و هستي‌ها برقرار ساخته است‌. انسان‌ با هر كسي‌ و هر چيزي‌ كه‌ روبرو مي‌شود، در اين‌ رويارويي‌ فقط‌ در دو حال‌ قرار مي‌گيرد: جاذبه‌ و دافعه‌. وقتي‌‌ شي‌ء يا شخصي‌ را مي‌بيند، يا ملايم‌ با طبيعت‌ و فطرت‌ اوست‌ و يا ناملايم‌. از اين‌ ملايمت‌ و عدم‌ ملايمت‌، جاذبه‌ و دافعه‌ در انسان‌ به وجود مي‌آيد، و يا به‌ تعبير ديگر در اين‌ رويارويي‌ شهوت‌ و غضب‌ پيدا مي‌شود كه‌ شي‌ء ملايم‌ را دوست‌ دارد به‌ خود جذب‌ كند و ناملايم‌ را دفع‌ نمايد. مثلاً وقتي‌ انسان‌ با ميوه‌اي‌ و يا حيواني‌ روبرو مي‌شود آن‌ ميوه‌ يا حيوان‌ اگر مطلوب‌ باشد از جنس‌ خوراكي هاي‌ لذّتبخش‌ و گوارا، بين‌ آن‌ ميوه‌ و يا حيوان‌ و انسان‌ جاذبه‌اي‌ پيدا مي‌شود كه‌ دوست‌ دارد آن‌ را جذب‌ و تسخير كند. و اگر از جنس‌ موذيّات‌ و مضرّات‌ باشد يك‌ حالت‌ واخوردگي‌ و رميدگي‌ در انسان‌ به وجود مي‌آيد، كه‌ دوست‌ دارد آن‌ شي‌ء را از خود دور سازد و يا خود را از آن‌ دور كند. اين‌ ملايمت‌ يا ناملايمت‌ مربوط‌ به‌ خلقت‌ انسان‌ است‌ كه‌ خداوند بدن‌ و مزاج‌ انسان‌ را از مواد و عناصر مطلوب‌ و مرغوب‌ تركيب‌ نموده؛‌ يعني‌ از هر نوع‌ جنس‌ و ماده‌اي‌ كه‌ نافع‌ به‌ حال‌ انسان‌ است‌ نمونه‌اي‌ در وجود انسان‌ آفريده‌ كه‌ اين‌ نمونه، جنس‌ خود را در طبيعت‌ مي‌طلبد و دوست‌ دارد كه‌ با آن‌ جنس‌ مطلوب‌ رابطه‌ برقرار سازد. مثلاً اگر آب‌ در بدن‌ انسان‌ نباشد اشتها‌ به‌ آب‌ پيدا نمي‌كند، و همچنين‌ مواد غذائي‌ ديگر. به‌ تعبير‌ ديگر، مثلاً انسان‌ در خلقت‌ و فطرت‌ خود به‌ مواد مضره‌اي‌ مانند دود سيگار و يا ترياك‌ و چيزهائي‌ از اين‌ قبيل‌ احساس‌ نياز نمي‌كند و بلكه‌ تنفر طبع‌ نسبت‌ به‌ آنها دارد. و همچنين‌ به‌ مواد خبيثه‌ و مضره‌ مانند كثافات‌ و حشرات‌ و خبائث‌ ديگر احساس‌ رغبت‌ ندارد و از آنها متنفر مي‌شود. دليل‌ تنفر اين‌ است‌ كه‌ خداوند نمونه‌اي‌ از اين‌ اجناس‌ خبيث‌ را در خلقت‌ انسان‌ قرار نداده‌، ولي‌ اگر خود را به‌ اين‌ مواد خبيثه‌ معتاد كند، چند مرتبه‌ از آنها بخورد و يا به‌ خون‌ خود تزريق‌ نمايد حالت‌ اعتياد در او پيدا مي‌شود يعني‌ آن‌ مواد مرفين‌ و يا نيكوتين‌ كه‌ در خون‌ او وارد شده‌ جنس‌ خود را از خارج‌ مي‌طلبد كه‌ گفته‌اند:

 *ذرّه‌ ذرّه‌ هر چه‌ در ارض‌ و سماست‌ جنس‌ خود را همچو كاه‌ و كهرباست‌*

 مثلاً مسلمانان‌ از گوشت‌ خوك‌ و حيوانات‌ حرام‌ گوشت‌ مانند سگ‌ و گربه‌ تنفّر طبع‌ دارند، و بدشان‌ مي‌آيد. با اين كه‌ مسيحيان‌ و يهوديان‌ و كساني‌ كه‌ خود آنها و يا پدر و مادر آنها به‌ يك‌ چنين‌ موادي‌ آلوده‌اند تنفر طبع‌ ندارند و تمايل‌ به‌ اين‌ گوشت هاي‌ حرام‌ پيدا مي‌كنند. دليل‌ تمايل‌ آنها هم‌ اين‌ است‌ كه‌ يك‌ چنين‌ مواد خبيثه‌ وارد گوشت‌ و خون‌ آنها شده‌ كه‌ جنس‌ خود را مي‌طلبد. خداوند در قرآن‌ خبر مي‌دهد كه‌ فطرت‌ و طبيعت‌ انسان‌ را سالم‌ آفريده‌ يعني‌ طوري‌ خلق‌ كرده‌ است‌ كه‌ انسان‌ در طبيعت‌ خود به‌ آنچه‌ جنسيت‌ آن‌ نافع‌ است‌ تمايل‌ پيدا مي‌كند و از آنچه‌ جنسيت‌ آن‌ مضر است‌ تنفر دارد. مانند آية‌ فطرت‌ كه‌ خداوند در قرآن‌ در سورة‌ روم‌ مي‌فرمايد:

 "فطرةَ اللّه‌ِ التي‌ فَطَر الناسَ‌ عَلَيها"(30) و پيغمبر اكرم‌ (ص‌) در حديث‌ مشهور خود مي‌فرمايد: "كُلُ مولودٍ يولَدُ عَليَ الْفِطْرَه‌ ثمَّ اِنّ اَبَواهُ يُهَوِّدانَه‌ و يُنَضِّرانَه‌ و يُمَجّسانَه‌" يعني‌ هر بچه‌اي‌ بر فطرت‌ اسلام‌ متولد مي‌شود. فقط‌ پدر و مادر او هستند كه‌ با تربيت‌هاي‌ غلط‌ او را به‌ يهوديت‌ و نصرانيت‌ و ساير مذاهب‌ باطل‌ مي‌كشانند. پس‌ به‌ قرينة‌ آخر حديث‌ كه‌ مي‌گويد پدر و مادر فطرت‌ مولود را تغيير مي‌دهند معلوم‌ مي‌شود كه‌ انسانها بر فطرت‌ اسلام‌ متولد مي‌شوند يعني‌ خلقتشان‌ طوري‌ است‌ كه‌ به‌ آنچه‌ اسلام‌ حلال‌ كرده‌ تمايل‌ دارند. و از آنچه‌ اسلام‌ حرام‌ كرده‌ تنفر پيدا مي‌كنند. زيرا تنها ديني‌ كه‌ مطابق‌ طبيعت‌ و فطرت‌ احكام‌ خود را پياده‌ نموده‌ است‌ دين‌ اسلام‌ است‌، كه‌ در قانون‌ حلال‌ و حرام‌ خود مي‌فرمايد: "یُحِلُّ لَهُمْ الطَّيِباتِ و یُحَرَّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائثَ..."(اعراف، 157) يعني‌ آنچه‌ در خلقت‌ خبيث‌ است‌ خداوند حرام‌ فرموده‌ و آنچه‌ طيّب‌ است‌ حلال‌ كرده‌ است. و در آخر‌ آية‌ فطرت‌ مي‌فرمايد: "لاتَبديلَ لِخَلْقِ اللّه"‌. يعني‌ خلقت‌ مخلوقات‌ خدا عوض‌ نمي‌شود تا ديني‌ كه‌ مطابق‌ اين‌ خلقت‌ حكومت‌ مي‌كند عوض‌ شود. ابتداي‌ آيه‌ که از حاكميت‌ دين‌ بحث‌ مي‌كند مناسب‌ است‌ كه‌ در آخر آيه‌ بگويد، لاتَبْديلَ لِدينِ اللّه‌، وليكن‌ در اينجا بجاي‌ كلمة‌ دينِ اللّه‌، «خَلقِ اللّه»‌ را مي‌گذارد تا به‌ مردم‌ بفهماند كه‌ احكام‌ دين‌ اسلام‌ براساس‌ خلقت‌ و فطرت‌ انسان‌ قضاوت‌ مي‌كند.

چون‌ خداوند در خلقت‌ انسان‌ از جنسيت‌ محرّمات‌ نمونه‌اي‌ قرار نداده‌، قهراً طبيعت‌ انسان‌ از آن‌ محرّمات‌ متنفر است‌ و خداوند در حكم‌ خود آنها را حرام‌ كرده‌، و از طرفي‌ از اجناس‌ طيب‌ و طاهر نمونه‌اي‌ در خلقت‌ انسان‌ قرار داده‌ است. طبيعت‌ انسان‌ متمايل‌ به‌ طيّبات‌ است‌ و خداوند متعال‌ طيبات‌ را حلال‌ فرموده‌ است‌. با اين‌ حساب‌ انسان‌ از طريق‌ خلقت‌ و فطرت‌ خود با تمامي‌ اجناسي‌ كه‌ در عالم‌ آفريده‌ تماس‌ برقرار مي‌كند خواه‌ اين‌ تماس‌ به‌ صورت‌ تمايل‌ باشد يا تنفر، و از اين‌ راه‌ به‌ ماهيّت‌ طبايع‌ عالم‌ آگاه‌ مي‌شود، خوبي‌ و خوبان‌ را خوب‌ مي‌شناسد، بدي‌ و بدان‌ را بد مي‌داند و مي‌تواند از طريق‌ تمايل‌ و يا تنفر، به‌ طبيعتِ‌ آنچه‌ در عالم‌ هست‌ آگاه‌ شود. با تمايل‌ و جاذبه‌ به‌ جنسيت‌ اشياء هدايت‌ مي‌شود و با تنفر و دافعه‌ به‌ ماهيّت‌ آنها.

 در اينكه‌ انسان‌ در خلقت‌ خود معجوني‌ مركّب‌ از عناصر مختلف‌ است‌ هيچ‌ شك‌ و ترديدي‌ نيست‌. آيات‌ قرآن‌ و بيان‌ مولاي‌ متقيان‌ در نهج‌ البلاغه‌ هر دو مبيّن‌ همين‌ معنا مي‌باشد. قرآن‌ در ابتداي‌ سورة‌ دهر مي‌فرمايد: "اِنّا خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشاج" يعني‌ ما انسان‌ را از نطفه‌اي‌ كه‌ مخلوط‌ به‌ مواد مختلف‌ است‌ آفريده‌ايم‌. (امشاج‌ به‌ معناي‌ اخلاط‌ تفسير شده‌ است‌. اخلاط‌ هم‌ مُشْعِر به تركيبات‌ مختلف‌ مي‌باشد.)

و مولي‌(ع) در نهج‌ البلاغه‌ خطبة‌ اول‌ آنجا كه‌ از خلقت‌ انسان‌ گزارش‌ مي‌دهد مي‌فرمايد: "ثُمَّ جَمَعَ اللهُ سُبْحانَهْ مِن‌ حَزنِ الْاَرضِ و سَهلِها و عَذبِها وَ سَبْخِها تُرْبَةً سَنَّها بالْماءِ حَتي‌ خَلُصَتْ وَلاطَها بِالْبلَّةِ حتّي‌ لَزِبَتْ" يعني‌ خداوند از خاكهاي‌ خشن‌ و نرم‌ و شيرين‌ و شور گِلي‌ آماده‌ كرد و آن‌ گل‌ را آب‌ داد تا گل‌ خالص‌ شد. و نم‌ داد و مالش‌ داد تا براي‌ خلقت‌ انسان‌ چسبنده‌ شد.

مسلم‌ است‌ كه‌ منظور مولي‌ از اينكه‌ مي‌فرمايد: "خداوند خاكهاي‌ مختلف‌ زمين‌ را جمع‌ كرد" بيان‌ اين‌ حقيقت‌ است‌ كه‌ انسان‌ معجوني‌ از عناصر مختلف‌ مي‌باشد؛ و همة‌ آن‌ عناصر در خاك‌ موجود است‌ و امروز هم‌ كه‌ اطباء از نظر طبي‌ خون‌ و گوشت‌ انسان‌ را تجزيه‌ نموده‌اند در آن‌ عناصر مختلفي‌ پيدا كرده‌اند. و ما اينجا روي‌ يك‌ قاعدة‌ كلي،‌ اگر املاح‌ و عناصر مختلف‌ را به‌ جاي‌ مصالح‌ ساختماني‌ كه‌ در خلقت‌ انسان‌ به‌ كار رفته‌ است‌ به‌ حساب‌ آوريم‌، و هر كدام‌ از آن‌ عناصر را به‌ جاي‌ حرفي‌ بشناسيم‌ كه‌ كلمة‌ «انسان»‌ يعني‌ وجود انسان‌ از آن‌ تركيب‌ شده‌ است‌، مي‌توانيم‌ حساب‌ كنيم‌ كه‌ چقدر خاصيتها و مقتضيات‌ مختلف‌ در طبيعت‌ انسان‌ پيدا مي‌شود. همين‌ الان‌ دانشمندان‌ حدود صد و چند عنصر در طبيعت‌ كشف‌ كرده‌اند. بديهي‌ است‌ كه‌ اين‌ عناصر هر كدام‌ به‌ تنهائي‌ اقتضاي‌ مخصوصي‌ دارد و در تركيب‌ با يكديگر اقتضاي‌ ديگري‌ پيدا مي‌كند. و حالا شما مي‌توانيد تعداد اين‌ تركيبات‌ را در وجود انسان‌ به‌ نظر بياوريد. ما مي‌توانيم‌ 110 را به‌ توان‌ 110 حساب‌ كنيم‌. آخرين‌ عددي‌ كه‌ پيدا مي‌شود حكايت‌ دارد از مجموعة‌ مقتضياتي‌ كه‌ از اين‌ تركيبات‌ ظاهر مي‌گردد و آن‌ مقتضيات‌ هر كدام‌ مبدأ صفتي‌ از صفات‌ نيك‌ و بد خواهد بود. و علاوه،‌ هر كدام‌ از اين‌ تركيبات‌ و مقتضيات‌ با ضد و تقيض‌ خود روبرو مي‌شود كه‌ در ارتباط‌ با ضد خود خاصيتي‌ پيدا مي‌كند و در ارتباط‌ با نقيض‌ خود خاصيت‌ ديگري‌ پيدا مي‌كند كه‌ تمامي‌ خاصيتها شايد به‌ همان‌ حساب‌ تواني‌ بالا برود. مثلاً اقتضايي‌ به‌ نام‌ «حرص‌» كه‌ افراط‌ در جاذبه‌ و تمايل‌ به‌ شي‌ء ملايم‌ است‌ با نقيض‌ خود «عدم‌ حرص‌» كه‌ از آن‌ به‌ «بخل‌» تعبير مي‌كنند، و با ضد آن‌ که «عفت‌» باشد روبرو می شود و اين‌ حرص‌ و عفت‌ در درجات‌ مختلف‌ و متفاوت‌ قرار مي‌گيرند كه‌ شايد نمي‌توان‌ انتهاي‌ آن‌ را پيدا كرد. در هر صورت‌ انسان‌ معجوني‌ است‌ از خاصيتها و اقتضاهاي‌ متفاوت‌ كه‌ اگر اين‌ خاصيتها و اقتضاها با نيروي‌ عقل‌ و روح‌ كنترل‌ ‌شود حدود و مشخصاتي‌ براي‌ آن‌ پيدا مي‌شود كه‌ هر كدام‌ مبداء علمي‌ از علوم‌ قرار مي‌گيرد.

 پس‌ مي‌توانيم‌ بگوئيم‌ كه‌ انسان‌ از مسير ارتباط‌ خود با موجودات‌ عالم‌ طبيعت‌ علوم‌ و دانشهاي‌ بسياري‌ به دست‌ مي‌آورد كه‌ قابل‌ تحديد نيست‌.

هدايت‌ تشريعي‌

 براساس‌ خلقت‌ و فطرت‌ انسان‌ و يا هدايت‌ تكويني‌ او، هدايت‌ تشريعي‌ خداوند متعال‌ آغاز مي‌شود. در واقع‌ هدايت‌ تشريعي‌ ترسيم‌ و تنظيم‌ خط‌ حركت‌ انسان‌ است‌ بر پاية‌ خلقت‌ و فطرت‌، كه‌ اگر خط‌ حركت‌ انسان‌ تنظيم‌ نشود و حركات‌ و سكنات‌ او كنترل‌ نگردد از مسير هوي‌ و هوسها و خواهشها خود را به‌ هلاكت‌ مي‌اندازد. اگر انسان‌ را به‌ ماشيني‌ و يا طياره‌اي‌ تشبيه‌ كنيم‌ جادة‌ آسفالتة‌ حركت‌ بسوي‌ شهرها و مقصدها خط‌ تشريعي‌ انسان‌ است‌. خداوند متعال‌ انسان‌ را به‌ نيروي‌ تفكر و تعقل‌ مجهز فرموده‌ تا به‌ وسيلة‌ نيروي‌ عقل‌ بتواند او را هدايت‌ كند و به‌ سوي‌ مقاصد مشروع‌ رهبري‌ نمايد، كه‌ اگر اين‌ رهبري‌ نباشد خلقت‌ انسان‌ هم‌ لغويت‌ پيدا مي‌كند. وسائل‌ و راه های مختلفي‌ كه‌ با آنها‌ خداوند متعال‌ با تذكر و تعليم‌ انسان‌ را به‌ مقاصد مشروع‌ رهبري‌ مي‌كند و از مقاصد نامشروع‌ باز مي‌دارد مختلف‌ است‌.

راه‌ اول‌ از هدایت تشریعی: توجه‌ دادن‌ انسان‌ به‌ مناظر و مظاهر طبيعت‌

انسان‌ در طبيعت‌ با شكلها و مناظر مختلفي‌ از جمادات‌ و نباتات‌ و حيوانات‌ و درندگان‌ و چرندگان‌ روبرو مي‌شود و از هر منظره‌اي‌ درسي‌ مي‌آموزد. مثلاً ابتدا انسان‌ در بيابان‌ است‌؛ به‌ دنبال‌ چشمة‌ آبي‌ و ساية‌ درختي‌ براي‌ استراحت‌ فعاليت‌ مي‌كند. خداوند از دور منظره‌اي‌ از كوه‌ و جنگل‌ به‌ نظر انسان‌ مي‌آورد و انسان‌ به‌ طرف‌ آن‌ منظره‌ جذب‌ مي‌شود. پس‌ از آنكه‌ در ساية‌ درخت‌ كنار چشمه‌ نشست‌ و از حرارت‌ آفتاب‌ و تشنگي‌ بيابان‌ نجات‌ پيدا كرد در اين‌ ميان‌ آگاهي‌ پيدا مي‌كند كه‌ در كجاي‌ زمين‌ گرفتار محروميت‌ و تشنگي‌ مي‌شود و در كجا مي‌تواند با رفع‌ تشنگي‌ و گرسنگي‌ به‌ حيات‌ خود ادامه‌ دهد. به‌ همين‌ كيفيّت‌ انسانهاي‌ ابتدائي‌ از كوهي‌ به‌ كوهي‌ و از بياباني‌ به‌ بياباني‌ حركت‌ كردند و از هر تجربه‌اي‌ درسي‌ آموختند. در كوه‌ و بيابان‌ كه‌ در معرض‌ حملة‌ درندگان‌ قرار گرفتند براي‌ نجات‌ از درندگان‌ مجبور شدند كنار يكديگر جمع‌ شوند و زندگي‌ اجتماعي‌ به‌ وجود آورند تا با كمك‌ يكديگر بتوانند از خود دفاع‌ كنند. و به‌ روشني‌ مي‌توان‌ گفت‌ يكي‌ از عوامل‌ بزرگ‌ ده‌ سازي‌ و شهرسازي‌ و همراه‌ آن‌ ده‌ نشيني‌ و بالاخره‌ تمدن‌ انساني،‌ از يكطرف‌ خطراتي‌ بوده‌ است‌ كه‌ از طبيعت‌ متوجه‌ انسان‌ شده‌ و به‌ تنهائي‌ نتوانسته‌ است‌ از خود دفاع‌ كند و از طرف‌ ديگر، عامل‌ نياز و احتياجات‌ انسانها به‌ يكديگر براي‌ تهية‌ وسائل‌ زندگي‌. اينها همه‌ باعث‌ شده‌ كه‌ كنار يكديگر جمع‌ شده و ده‌ و شهر و مملكت‌ و تمدن‌ به وجود آورند و از اين‌ راه‌ چه‌ علمها و تجربه‌ هائي‌ كه‌ به‌ دست‌ آورده اند؛ خير و شر فهميده‌اند. پس‌ مناظر و مظاهر طبيعت‌ عامل‌ اساسي‌ در پيدايش‌ اين‌ همه‌ علوم‌ و دانش‌ بوده‌ است‌.خداند براي رفع هر نيازي حكمي صادر نموده وبراي دفع آن حكمي ديگر، كه آنها را ولايت تشريعي مي نامند

هدايت‌ تبليغي‌ و تذكاري‌:

راه دیگر از راه های هدایت انسان، هدایت تبلیغی و تذکاری او مي‌باشد؛ كه‌ از اين‌ راه‌ مجهولات‌ بسياري‌ را توانسته‌ است‌ كشف‌ كند. انسان‌ گرچه‌ از طريق‌ احتياج‌ به‌ منابع‌ طبيعت‌، مانند غذاها و لباسها و يا دفاع‌ از مضرات‌ طبيعت‌ مانند درندگان‌ و گزندگان‌ تا اندازه‌اي‌ تجربه‌اي‌ به دست‌ مي‌آورد كه‌ چه‌ چيزي‌ نافع‌ و چه‌ چيزي‌ مضر است‌ وليكن‌ اين‌ تجربه‌ صددرصد كافي‌ نيست‌ كه‌ به‌ حقيقت‌ آنچه‌ نافع‌ است‌ يا مضر است‌ آگاهي‌ كامل‌ پيدا كند. شايد از منظرة‌ گوشتخواران‌ و چرندگان‌ مي‌تواند كشف‌ كند كه‌ نباتات‌ و حيوانات‌ يكي‌ از منابع‌ بزرگ‌ حيات‌ و زندگي‌ او هستند وليكن‌ در این که گوشت‌ چه‌ حيواني‌ به‌ حال‌ او نافع‌ يا مضر است‌ و يا از چه‌ گياهها و علفها و‌ به‌ چه‌ كيفيّت‌ مي‌تواند استفاده‌ كند، مجهولات‌ بسياري‌ دارد كه‌ محتاج‌ به‌ راهنما و راهنمائي‌ مي‌باشد. از اين‌ رو خداوند متعال از همان‌ ابتداي‌ تاريخ‌ به‌ وسيلة‌ اشباح‌ نوري‌ كه‌ مانند يك‌ انسان‌ برابر انسان‌ ظاهر شده‌اند انسان‌ را به‌ مصالح‌ و مفاسد آگاهي‌ داده‌ است‌.

هدایت به وسیلۀ اشباح نوری:

گاهي‌ انسان‌ در بيابان‌ و جنگل‌ و يا صحرا و دريا با شبحي‌ و يا شمايلي‌ به‌ هيئت‌ انسان‌ روبرو مي‌شود كه‌ خيال‌ مي‌كند انساني‌ مانند خود اوست‌. ليكن‌ در واقع‌ آن‌ يك‌ شبحي‌ از نور و هوا به‌ صورت‌ انسان‌ است‌ كه‌ خدا آن‌ را به وجود مي‌آورد و از طريق‌ آن‌ شبح‌ خداوند با انسان‌ حرف‌ مي‌زند. شبح‌ نوراني‌ يك‌ واسطه‌ بيشتر نيست‌. گويندة‌ آن‌ خداوند متعال‌ است‌. انسان‌ را هدايت‌ مي‌كند كه‌ چگونه‌ و چه‌ حيواني‌ را ذبح‌ كند و يا چگونه‌ براي‌ خود لباسي‌ بدوزد و خوراكي‌ تهيه‌ كند. انسانهاي‌ اوليه‌ و يا انسان‌ ممتاز در هر زماني‌ به‌ وسيله‌ همان‌ اشباح‌ نوري‌ هدايت‌ مي‌شوند و بعد علم‌ و دانش‌ خود را به‌ فرزندان‌ و يا ديگران‌ منتقل‌ مي‌كنند. غالباً در تاريخ‌ يك‌ چنين‌ انسانهائي‌ به‌ نام‌ پيغمبر شناخته‌ شده‌اند و يك‌ چنان‌ اشباحي‌ به‌ نام‌ فرشتگان‌.

ممكن‌ است‌ در اينجا بپرسيد كه‌ خداوند براي‌ هدايت‌ و تعليمات‌ چه‌ نيازي‌ دارد به‌ اينكه‌ بين‌ خود و انسان‌ متعلّم‌ يك‌ چنين‌ اشباح‌ نوري‌ به‌ وجود آورد و انسان‌ را تعليم‌ دهد. خداوند به‌ ارادة‌ خود قدرت‌ دارد علم‌ و دانش‌ در سينة‌ انسان‌ فرو ريزد و يا با وحي‌ و الهام‌ او را هدايت‌ كند؟

جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ وحي‌ و الهام‌ هم‌ يكي‌ از راههاي‌ تعليمات‌ است‌ كه‌ دربارة‌ آن‌ بحث‌ خواهيم‌ كرد. وليكن‌ خداوند متعال‌ به‌ وجود خود و ذات‌ خود در برابر انسان‌ قابل‌ ظهور و قابل‌ رؤيت‌ نيست‌. خداوند يك‌ وجود نامتناهي‌ است‌. منزه‌ است‌ از اينكه‌ شكل‌ و حدودي‌ بپذيرد و برابر ديد انسان‌ ظاهر گردد. و از طرفي‌ بين‌ معلم‌ و متعلم‌ مواجهه‌ و رويارويي‌ لازم‌ است‌. متعلم‌ بايستي‌ معلم‌ را ببيند و از او علم‌ و دانش‌ فرا گيرد. معلومات‌ از قبيل‌ اسباب‌ و ابزار خلقت‌ نيست‌ كه‌ خداوند در وجود انسان‌ بطور ناخودآگاه‌ خلق‌ كند. معلومات‌ حقايقي‌ هستند كه‌ در حال‌ آمادگي‌ انسان‌ قابل‌ تعليم‌ و تحويل‌ هستند. متعلّم‌ بايستي‌ براي‌ فراگيري‌ علم‌ آماده‌ شود و معلم‌ علم‌ خود را بياموزد. خداوند متعال‌ انسان‌ را براي‌ فراگيري‌ علم‌ از طريق‌ ابتلائات‌ و احتياجات‌ آماده‌ مي‌كند و بعد از آمادگي‌ شبحي‌ به‌ صورت‌ انسان‌ بين‌ خود و متعلم‌ به‌ وجود مي‌آورد، تا بين‌ معلم‌ و متعلّم‌ مواجهه‌ پيدا شود و بعد از ملاقات‌ و مواجهه،‌ به وسيلة‌ همان‌ شبح‌ نوري‌ انسان‌ را هدايت‌ مي‌كند، و آن‌ شبح‌ را به‌ نام‌ فرشته‌ معرفي‌ مي‌كند تا مبادا متعلّم‌ خيال‌ كند كه‌ خداي‌ خود را ديده‌ است‌.

زمان ظهور وحی و الهام در انسان:

وحي‌ و الهام‌ هم‌ در صورتي‌ ظهور پيدا مي‌كند كه‌ انسان‌ براي‌ فراگيري‌ معلومات‌ و كشف‌ مجهولات‌ به‌ تفكّر و تعقّل‌ بپردازد. آنجا كه‌ وارد درياي‌ فكر مي‌شود و با نيروي‌ عقل‌ و فكر مي‌خواهد مسائلي‌ را درك‌ كند خداوند فكر او را هدايت‌ مي‌كند، بدون‌ اينكه‌ يك‌ شبح‌ نوري‌ مقابل‌ او ظاهر سازد. اشباح‌ نوري‌ با انسان‌ حرف‌ مي‌زنند و انسان‌ صداي‌ آنها را مي‌شنود و ممكن‌ است‌ سخنان‌ آنها از طريق‌ هوا با سر و صدا باشد كه‌ اگر نفر سوم‌ آنجا باشد بشنود. و ممكن‌ است‌ با امواج‌ الكتريكي‌ با روح‌ انسان‌ تماس‌ برقرار كند و‌ انسان با امواج‌ روحي‌ صدا را بشنود، كه‌ چنين‌ صدائي‌ براي‌ نفر سوم‌ قابل‌ استماع‌ نيست‌. و گاهي‌ اشباح‌ نوري‌ در عالم‌ خواب‌ برابر انسان‌ نمودار مي‌شوند انسان‌ خيال‌ مي‌كند با انساني‌ روبرو شده‌ است‌ كه‌ با او حرف‌ مي‌زند. وليكن‌ در واقع‌ او يك‌ شبح‌ نوري‌ است‌ كه‌ با روح‌ انسان‌ تماس‌ مي‌گيرد.

فرق رابطۀ روح با نفس در خواب و بیداری:

روح‌ انسان‌ در عالم‌ خواب‌ در حالي‌ مي‌بيند و مي‌شنود و مي داند، كه‌ مجّرد از اعضاء و جوارح‌ تن‌ است‌. نفس‌ انسان‌ كه‌ مركز اصلي‌ بدن‌ انسان‌ است‌ مانند شمعي‌ به‌ شعاع‌ روح‌ مجهز است‌ كه‌ اين‌ شعاع‌ در حال‌ بيداري‌ در تمام‌ بدن‌ جريان‌ پيدا مي‌كند؛ مانند نيروي‌ برق‌ در سيمها. به وسيلة‌ گوش‌ مي‌شنود، به‌ وسيلة‌ چشم‌ مي‌بيند و به وسيلة‌ حواس‌ ديگر ادراكات‌ معاني‌ و يا صورتها را به‌ دست‌ مي‌آورد. گرچه‌ انسان‌ با هر حسي‌ از حواس‌ پنجگانه‌ معلومات‌ مخصوصي‌ به دست‌ مي‌آورد و يا با نيروي‌ تفكّر و تعقّل‌ از محسوسي‌ به‌ محسوس‌ ديگر يا به‌ معقولي‌ ديگر استدلال‌ مي‌كند وليكن‌ مُدرِك‌ اصلي،‌ نفس‌ انسان‌ است‌ و وسيلة‌ ادراك‌ِ نفس،‌ روح‌ است‌. و روح‌ انسان‌ در هر عضوي‌ خاصيّت‌ همان‌ عضو را پيدا مي‌كند مانند نيروي‌ برق‌ كه‌ در پنكه‌ها و ماشينها، نيرو است‌ و در چراغها، روشنائي‌ و در ساير ماشين‌ آلات‌ برقي،‌ چيزي‌ ديگر. وليكن‌ در عالم‌ خواب‌ رابطة‌ روح‌ و نفس‌ از حواس‌ پنجگانه‌ قطع‌ شده‌ و آزادانه‌ در عالم‌ فعاليت‌ مي‌كند و شعاع‌ روح‌ تا ميليونها كيلومتر بطور كروي‌ در جهات‌ ستّه‌ (شش‌ جهت‌ = قبل‌، بعد - فوق‌، تحت‌ - يمين‌ و شمال‌) سير مي‌كند.

انسان‌ در رختخواب‌ خود خوابيده‌ و چنان‌ مي‌بيند كه‌ در شهر بسيار دوري‌ با انساني‌ روبرو شده‌ و حرف‌ مي‌زند و در عالم‌ خواب‌ اينطور به‌ نظرش‌ مي‌آيد كه‌ با چشم‌ مي‌بيند و با گوش‌ مي‌شنود وليكن‌ در آنجا چشم‌ و گوشي‌ بجز روح‌ مجرّد نيست‌. انسان‌ خوابيده‌ به‌ آن‌ شهر دور سفر نكرده‌ و شهر دور هم‌ به‌ انسان‌ نزديكتر نشده‌ وليكن‌ اين‌ فاصله‌ها مربوط‌ به‌ جسمانيّات‌ است‌ كه‌ هر كدام‌ محدود به‌ حدودي‌ هستند. روحانيّات‌ قُرب‌ و بُعد و حد و حدود نمي‌پذيرد. ميليون‌ها كيلومتر آن‌ طرف‌ عالم‌ مساوي‌ با يك‌ متر آن‌ طرف‌ انسان‌ است‌. شخص‌ خوابيده‌ پس‌ از آنكه‌ بيدار مي‌شود مي‌گويد خواب‌ ديدم‌ كه‌ در فلان‌ شهرم‌ و يا خواب‌ ديدم‌ وارد بهشت‌ شدم‌ و يا جهنم‌ را ديده‌ام‌، در بُعد زمان‌ و مكان‌ تا بينهايت‌ مي‌بيند و مي‌شنود و نفس‌ او متعلّق‌ به‌ همين‌ بدن‌ بوده‌ كه‌ در رختخواب‌ خوابيده‌ است‌.

شما ارتباط‌ روح‌ با كائنات‌ را در حال‌ بيداري‌ هم‌ مي‌توانيد كشف‌ كنيد. شما الان‌ به‌ دليل‌ محدوديت‌ بدن‌ از همة‌ كائنات‌ جدا هستيد؛ با زمين‌ها و آسمانها فاصله‌ داريد وليكن‌ روح‌ شما در بينهايت‌ حد زماني‌ و مكاني‌ سير مي‌كند؛ چنان‌ است‌ كه‌ گويي‌ در ميان‌ ستارگان‌ است‌ و يا در آيندة‌ زمان‌ است‌. با پر و بال‌ روحي‌ خود به‌ همه‌ چيز اتصال‌ داريد و با بدن‌ خود از همه‌ چيز جدا هستيد. اين‌ اتصال‌ در عالم‌ خواب‌ نمودارتر است‌. خداوند متعال‌ آنجا كه‌ بخواهد انسان‌ را به‌ حقيقتي‌ راهنمائي‌ كند همان‌ اشباح‌ نوري‌ را كه‌ ذكر شد برابر روح‌ انسان‌ ظاهر مي‌سازد و انسان‌ خيال‌ مي‌كند با پدر و يا مادرش‌ و يا انسان‌ ديگري‌ كه‌ با او آشناست‌ روبرو شده‌ است‌. شبح‌ نوري‌ با انسان‌ حرف‌ مي‌زند وليكن‌ در واقع‌، گوينده‌ خداوند متعال‌ است‌ و آن‌ شبح‌ نوري‌ بلندگوئي‌ بيشتر نيست‌. گاهي‌ واضح‌ مطالبي‌ را به‌ انسان‌ مي‌گويند و علمي‌ را به‌ انسان‌ تعليم‌ مي‌دهند. اين‌ صراحت‌ در صورتي‌ است‌ كه‌ متعلّم‌ آمادگي‌ كامل‌ براي‌ فراگيري‌ علم‌ دارد، مؤمن‌ به‌ خداوند متعال‌ است‌ و مي‌داند كه‌ شبح‌ نوري‌ فرشته‌ است‌ و از ماوراء فرشته،‌ خدا با او سخن‌ مي‌گويد. كلام‌ فرشته‌ را به‌ عنوان‌ وحي‌ الهي‌ و كلام‌ خدا مي‌داند و خود را مأمور مي‌كند كه‌ به‌ آنچه‌ فراگرفته‌ است‌ عمل‌ كند. مانند ابراهيم‌ خليل‌ كه‌ در عالم‌ خواب‌ مأموريت‌ پيدا كرد بايستي‌ عزيزترين‌ سرمايه‌ خود را در راه‌ خدا قرباني‌ كند و آن‌ عزيزترين،‌ كسي‌ به‌ جز فرزندش‌ اسماعيل‌ نبود. و اگر انسان‌ در آن‌ درجه‌ از ايمان‌ و معرفت‌ نباشد بلكه‌ در درجات‌ پائين‌تر، كه‌ فكر نمي‌كند بتواند با خدا رابطه‌ پيدا كند، خداوند متعال‌ بدون‌ وحي‌ و پيام‌ در عالم‌ خواب‌ مسائلي‌ به‌ وجود مي‌آورد كه‌ آن‌ مسائل‌، نمايشگر حادثه‌اي‌ است‌ كه‌ با آن‌ روبرو مي‌شود؛ مانند پادشاه‌ مصر كه‌ خواب‌ ديد هفت‌ گاو چاق‌ هفت‌ گاو لاغر را خوردند و هفت‌ خوشة‌ خشكيده‌ بر هفت‌ عدد خوشة‌ سبز پيچيدند. حضرت‌ يوسف‌ از منظرة‌ گاو و خوشه‌ استنباط‌ كرد كه‌ براي‌ كشور مصر ابتدا هفت‌ سال‌ با بركت‌ مقدّر است‌ و بعد از آن‌ هفت‌ سال‌ خشكي‌ و قحطي‌.

فرق وحی در انسان با وحی در حیوانات:

به طور كلي‌ لازم‌ است‌ اين‌ حقيقت‌ را باور كنيم‌ كه‌ كلية‌ ادراكات‌ و پديده‌هاي‌ علمي‌ و فكري‌ و مناظر آموزنده‌، خواه‌ براي‌ حيوانات‌ و خواه‌ براي‌ انسانها، تمامي‌ اينها به‌ ارادة‌ خدا در وجود و درون‌ حيوان‌ و يا انسان‌ پيدا مي‌شود و ماية‌ نجات‌ و يا هلاك‌ او مي‌گردد. به طوري‌ كه‌ در احاديث‌ و اخبار وارد شده‌ است،‌ هر گاه‌ حيواني‌ طعمة‌ حيواني‌ ديگر قرار مي‌گيرد و صيد حيواني‌ ديگر مي‌شود به‌ اين‌ دليل‌ است‌ كه‌ در حال‌ صيد شدن‌ از ياد خدا غافل‌ مي‌شود. مسلّم‌ است‌ كه‌ حيوانات‌ مانند ما انسانها نمي‌توانند از نظر علمي‌ و فكري‌ به‌ ياد خدا باشند زيرا اين‌ طور به‌ ياد خدا بودن‌ علم‌ و دانش‌ لازم‌ دارد و حيوانات‌ فاقد علم‌ و دانش‌ هستند. منظور از ياد خدا اين‌ است‌ كه‌ خداوند تا زماني‌ كه‌ بخواهد آن‌ حيوان‌ را از دام‌ صيّاد حفظ‌ كند خاطره‌اي‌ در او به‌ وجود مي‌آورد كه‌ بتواند از دام‌ صياد فرار كند و خود را حفظ‌ نمايد و آنگاه‌ كه‌ بخواهد طعمة‌ صيد واقع‌ شود آن‌ خاطره‌ را در فكر حيوان‌ به‌ وجود نمي‌آورد و در نتيجه‌ از صيّاد غافل‌ مي‌شود. مثلاً آنجا كه‌ آهوئي‌ و يا گوسفندي‌ با گرگ‌ و پلنگ‌ روبرو مي‌شود، وهمي‌ در آنها به وجود مي‌آيد كه‌ اين‌ دو، دشمن‌ آنها و قاتل‌ آنها هستند. براساس‌ همان‌ وهم،‌ از خود با فرار كردن‌ دفاع‌ مي‌كند، و اگر خدا بخواهد كه‌ آنها طعمة‌ گرگ‌ واقع‌ شوند ديرتر از موقع‌ صيد شدن‌ چنين‌ وهمي‌ در آنها پيدا مي‌شود و طعمة‌ گرگ‌ واقع‌ مي‌شوند؛ همين‌ كه‌ خداوند آنها را به‌ خود واگذار مي‌كند به‌ معناي‌ غفلت‌ از ياد خدا مي‌باشد. به‌ همين‌ كيفيت‌ ساير حيوانات‌. خداوند مي‌فرمايد من‌ به‌ زنبور عسل‌ وحي‌ مي‌كنم‌ كه‌ چنين‌ و چنان‌ كند و بسازد در ميان‌ كوهها و جنگلها لانه‌ درست‌ كند و عسل‌ توليد نمايد: "وَ اَوحي‌ رَبُّكَ اِليَ النَّحلِ اَنِ اِتَّخذي‌ مِنَ الجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّا يَعْرِشُونْ"( نحل، 68‌)، ما به‌ زنبور عسل‌ وحي‌ كرديم‌ كه‌ براي‌ خود در كوهها و درختها و بلندی ها لانه‌ بسازد.

وحي‌ خدا به‌ زنبور عسل‌ مانند وحي‌ خدا به‌ انسان‌ نيست‌. وحي‌ خدا به‌ انسان‌ يك‌ خطاب‌ الهي‌ است‌ كه‌ در بيداري‌ و يا در عالم‌ خواب‌ از راه‌ گوش‌ وارد مي‌شود و يا بر قلب‌ انسان‌ مي‌نشيند و انسان‌ مي‌داند كه‌ پيام‌ الهي‌ را شنيده‌ است‌ وليكن‌ وحي‌ به‌ زنبور عسل‌ يك‌ واداري‌ تكويني‌ است‌ يعني‌ ارادة‌ حيواني‌ درست‌ در تصرف‌ خدا واقع‌ مي‌شود و زنبور عسل‌ فقط‌ ابزاري‌ در اختيار خداوند متعال‌ است‌. مانند قلم‌ در اختيار نويسنده‌ و يا اسباب‌ و ابزار ديگر. حيوان‌ خود نمي‌داند كه‌ چه كار مي‌كند و چه‌ كسي‌ او را به‌ اين‌ كار وادار كرده‌ است‌. و نظر به‌ اينكه‌ حيوانات‌ در اختيار خدا هستند و ابزار ارادة‌ خدا مي‌باشند در كارهاي‌ حيواني‌ آنها كوچكترين‌ اشتباهي‌ پيدا نمي‌شود و نظام‌ زندگي‌ آنها به‌ حال‌ خود محفوظ‌ است‌.

و اما وحي‌ به‌ انسانها پديده‌هاي‌ فكري‌ است،‌ كه‌ در حال‌ تفكّر به وجود مي‌آيد و اين‌ پديده‌هاي‌ فكري‌ مخصوص‌ اهل‌ ايمان‌ نيست‌. مؤمن‌ و كافر، هر كس‌ تفكّر كند كه‌ مشكلي‌ را حل‌ نمايد در تفكّرات‌ خود راه‌ حل‌ مشكل‌ را پيدا مي‌كند، که آن‌ راه‌ را خدا به‌ او نشان‌ داده‌ است‌ گرچه‌ متفكّر از اين‌ معنا غافل‌ است‌. انسانهائي‌ كه‌ به‌ ايمان‌ و تقوي‌ نرسيده‌اند و در حال‌ تفكّر هم‌ نيستند از طريق‌ مناظري‌ در طبيعت‌ هدايت‌ مي‌شوند، مانند غُراب‌ قابيل‌ كه‌ با پنجة‌ خود چاله‌اي‌ كند و كلاغ‌ مرده‌اي‌ را دفن‌ كرد و از اين‌ منظره‌ قابيل‌ فهميد كه‌ چگونه‌ نعش‌ برادر مردة‌ خود را دفن‌ كند. و به‌ اين‌ شكل‌ يكي‌ از منابع‌ تغذية‌ علمي‌ انسانها فعل‌ و انفعالاتي‌ است‌ كه‌ به‌ وسيلة‌ حيوانات‌ در عالم‌ حيوانات‌ پيدا مي‌شود. ولي‌ در صورتي كه‌ انسان متفکر اهل‌ ايمان‌ و تقوي‌ باشد، يا در عالم‌ خواب‌ و بيداري‌ به وسيلة‌ همان‌ اشباح‌ نوري‌ هدايت‌ مي‌شود و يا اينكه‌ در معرض‌ وحي‌ الهي‌ قرار مي‌گيرد. خداوند مطالبي‌ در قلب‌ او و فكر او قرار مي‌دهد و او را به‌ كاري‌ كه‌ صلاح‌ اوست‌ هدايت‌ مي‌كند؛ مانند وحي‌ خدا به‌ مادر حضرت‌ موسي‌. فكر مي‌كرد كه‌ چگونه‌ بچة‌ خود را از شرّ مأمورين‌ فرعون‌ نجات‌ دهد، خداوند به‌ قلب‌ او انداخت‌ كه‌ صندوقي‌ بسازد و بچه‌اش‌ را ميان‌ دريا بيندازد و خدا به‌ قلب‌ او انداخت‌ كه‌ بچه‌اش‌ را به‌ او برمي‌گرداند. و اگر انسان‌ در مراتبي‌ بالاتر از ايمان‌ و تقوي‌ باشد، خدا به‌ وسيلة‌ فرشتگان‌ سخن‌ خود‌ را به‌ گوش‌ سر و يا گوش‌ قلب‌ او مي رساند و انسان خود را مأمور به‌ امر خدا مي‌داند و به‌ دستور خدا عمل‌ مي‌كند. هر چه‌ درجات‌ ايمان‌ و تقواي‌ انسان‌ بالاتر مي‌رود و تقّرب‌ بيشتري‌ به‌ خدا پيدا مي‌كند، بيشتر در معرض‌ خطاب‌ الهي‌ قرار مي‌گيرد و بهتر سخنان‌ الهي‌ را با واسطه‌ يا بدون‌ واسطه‌ مي‌شنود تا آنگاه‌ كه‌ به‌ تمام‌ معنا قرب‌ واقعي‌ به‌ خدا پيدا مي‌كند و فاصله‌هاي‌ وجودي‌ بين‌ او و خداوند متعال‌ برداشته‌ مي‌شود و در حالات‌ معراجي‌ مانند پيغمبر اسلام‌ قرار مي‌گيرد. در اين‌ حال‌ دائم‌ انسان‌ از راه‌ قلب‌ و با گوش‌ قلب‌ با خداي‌ خود روبرو مي‌باشد، كه‌ آن‌ را حالت‌ «لقاءُ اللّهی»‌ مي‌نامند؛ سخنان‌ خدا را بدون‌ واسطه‌ مي‌شنود. كلام‌ خدا در اين‌ حالات‌ موجي‌ است‌ بسيار لطيف‌ و مخفي‌ كه‌ بر قلب‌ انسان‌ مي‌نشيند. صاحب‌ يك‌ چنين‌ مقامي‌ دائماً با خداي‌ خود روبروست‌، سوال‌ مي‌كند و جواب‌ مي‌شنود. سئوالات‌ او خاطره‌ها و نيت‌هاي‌ او مي‌باشد. بدون‌ اينكه‌ سئوال‌ خود را بر زبان‌ جاري‌ كند، همانجا كه‌ مطلبي‌ براي‌ او مجهول‌ و سئوال‌ برانگيز است‌ كه‌ در نيّت‌ و فكر خود يك‌ چنين‌ سوالي‌ احساس‌ مي‌كند بلافاصله‌ جواب‌ سئوال‌ خود را از خداوند متعال‌ مي‌شنود. خداوند تمامي‌ اين‌ حالات‌ و روابط‌ را در آيه‌اي‌ از قرآن( شوری، 51 )‌ذكر مي‌كند، مي‌فرمايد: "و ما كانَ لِبَشَرٍ اَن یُکَلّمَهُ اللّهُ اِلّا وَحياً اَو مِنْ وَراءِ حجابٍ اَو يُرْسِلَ رَسولاً فَيوحِيَ بِاِذنَهْ" يعني‌ خداوند هرگز با انساني‌ سخن‌ نمي‌گويد مگر به‌ يكي‌ از اين‌ كيفيتها: يا كلام‌ را به‌ قلب‌ او مي‌اندازد، يا صداي‌ كلام‌ خود را از پشت‌ پرده‌ به‌ گوش‌ او مي‌رساند( آنچنان كه‌ از پشت‌ حجابهاي‌ نوري‌ با موسي‌ سخن‌ گفته‌ است‌ )و يا خداوند مأموري‌ را از فرشتگان‌ مي‌فرستد تا پيام‌ الهي‌ را به‌ گوش‌ پيغمبر برساند، و اين‌ مأمور، همان‌ اشباح‌ نوري‌ است‌ كه‌ انسان‌ در خواب‌ يا بيداري‌ با هيولائي‌ به صورت‌ انسان‌ روبرو مي‌شود. ابتدا خيال‌ مي‌كند كه‌ انسان‌ است‌ و بعد مي‌فهمد كه‌ فرشته‌ بوده‌ است‌.

اينها مجموعة‌ كيفيتهائي‌ است‌ كه‌ خداوند، حيوانات‌ و يا انسانهاي‌ دور و نزديك‌ به خود را هدايت‌ مي‌كند. همانطور كه‌ در عالم‌ محسوسات‌ از طريق‌ حواس‌ پنجگانه‌ مناظر و مظاهر هدايت‌ كننده‌ را خدا مي‌سازد، همينطور در عالم‌ تفكّر و تعقّل‌ هم‌ تمامي‌ پديده‌هاي‌ فكري‌ و يا مناظر آموزنده‌ را خدا مي‌سازد و انسان‌ را هدايت‌ مي‌كند. چنان که در‌ سورة‌ نور آية‌ نور خود را به‌ هدايت‌گري‌ معرفي‌ مي‌كند مي‌گويد: "اللّهُ نورُ السّماواتِ و الْاَرْض"‌ سماوات‌ در اينجا به‌ معناي‌ جهان‌ علم‌ و فكر است‌، ارض‌ هم‌ به‌ معناي‌ جهان‌ محسوس‌ و مادي،‌ كه‌ خداوند در فضاي‌ تفكّر و تعقّل‌ با ايجاد پديده‌هاي‌ فكري‌ و يا با وحي‌( اگر مقام‌ علم‌ و ايمان‌ انسان‌ بالا باشد )انسان‌ را هدايت‌ مي‌كند، و در جهان‌ مزاج‌ و طبيعت‌ هم‌ با نمايش‌ نمونه‌هاي‌ طبيعي‌ از قبيل‌ حركت‌ حيوانات‌ و حوادثي‌ ديگر مانند سيل‌ و زلزله‌ و يا امراض‌ ديگر، انسان‌ را به‌ كار و فعاليت‌ وادار مي‌كند تا ضمن‌ كار و فعّاليّت‌ از راه‌ تجربه‌ها و برخوردها مسائل‌ علمي‌ براي‌ او روشن‌ شود.

بالاخره‌ جهان‌ طبيعت‌ سراسر كتابی‌ آموزنده‌ است‌ و آموزگار اين‌ كتاب‌ فقط‌ خداوند متعال‌ است‌. حوادث‌ هم‌ عواملي‌ است‌ كه‌ صرفاً براي‌ آموزندگي‌ به‌ ارادة‌ خداوند متعال‌ ايجاد مي‌شود و انسانها را مجبور به‌ دانستن‌ و فهميدن‌ مي‌كند. كلمة‌ «نور السّماواتْ» در احاديث‌ وارده‌ از ائمة‌ اطهار به «‌هادي‌ اهْل‌ سّمواتْ» تفسير شده‌ است‌. مسلم‌ است‌ كه‌ انسانهائي‌ كه‌ به‌ وسيلة‌ خداوند هدايت‌ مي‌شوند در آسمانها و فضاها نيستند بلكه‌ روي‌ زمين‌ زندگي‌ مي‌كنند. با اين‌ حساب‌ در اين‌ آية‌ شريفه‌ آسمان‌ به‌ معناي‌ فضاي‌ علم‌ و دانش‌ و فضاي‌ تعقّل‌ و تفكّر است كه‌ در اين‌ فضا پديده‌هاي‌ فكري‌ به وجود مي‌آيد و انسان‌ هدايت‌ مي‌شود.

براي‌ اينكه‌ بدانيد پديده‌هاي‌ فكري‌ يكي‌ از مسائلي‌ است‌ كه‌ نمي‌تواند صددرصد طبيعي‌ باشد بلكه‌ با ارادة‌ خدا پيدا مي‌شود، مثلي‌ مي‌زنيم‌ تا ضمن‌ مثل‌ معلوم‌ شود كه‌ مشيّت‌ الهي‌ دانشمندان‌ را به‌ سوي‌ حقايق‌ رهبري‌ مي‌كند. مثلاً يك‌ دانشمند مي‌خواهد وسيله‌اي‌ بسازد كه‌ با آن‌ وسيله‌ مشكلي‌ از مشكلات‌ زندگي‌ را برطرف‌ نمايد، امثال‌ ماشين‌ يا طيّاره‌ يا راديو و تلفن‌. همانجا كه‌ انسان‌ تفكّر مي‌كند كه‌ چگونه‌ و با چه‌ وسيله‌ پيام‌ خود را به‌ جاي‌ دور برساند و شنونده‌ آن‌ را از راه‌ دور دريافت‌ كند، فضاي‌ تفكّر مانند اقيانوس‌ است‌ كه‌ انسان‌ در آن‌ اقيانوس‌ به‌ صيد ماهي‌ يا چيز ديگر مي‌پردازد. آن‌ پديدة‌ فكري‌ كه‌ صددرصد با نتيجه‌ رابطة‌ مستقيم‌ دارد و انسان‌ متفكر را به‌ يك‌ عمل‌ درست‌ هدايت‌ مي‌كند، آن‌ پديده‌ فكري‌ در اين‌ اقيانوس‌ مانند دُرِّ گرانبهائي‌ است‌ كه‌ در ميليونها متر مكعب‌ پنهان‌ است‌. يعني‌ صدها هزارها پديدة‌ فكريِ‌ بدون‌ نتيجه‌ ممكن‌ است‌ عرضه‌ شود كه‌ يكي‌ از آن‌ پديده‌هاي‌ فكري‌ نتيجة‌ مطلوب‌ را در اختيار انسان‌ مي‌گذارد. اگر مشيّت‌ الهي‌ در كار نباشد و انسان‌ به خود واگذار شود تا بگردد و علم‌ درست‌ را پيدا كند مانند كسي‌ است‌ كه‌ وارد دريا مي‌شود تا سوزني‌ را در قعر دريا پيدا كند، كه‌ البتّه‌ به‌ خط‌ مستقيم‌ حركت‌ كردن‌ به‌ سوي‌ سوزن يك‌ در ميليونها احتمال است و بقیه اشتباه‌ و خلاف‌ جهت‌ است‌، و شايد هرگز كسي‌ موفّق‌ نشود‌ در تفكّر خود فرضيّة‌ صددرصد منتج‌ را پيدا كند. در اينجا كه‌ خداوند متفكرين‌ را دوست‌ دارد و وعده‌ داده‌ است‌ كه‌ آنها را هدايت‌ كند آنها را به‌ مسائل‌ درست‌ رهبري‌ مي‌كند و چندان‌ آنها را به‌ مشقت‌ و زحمت‌ نمي‌اندازد.

هدايت‌ از طريق‌ خواب‌:

در اينجا دربارة‌ اشباح‌ نوراني‌ كه‌ يكي‌ از وسيله‌هاي‌ بزرگ‌ هدايت‌ الهي‌ در خواب‌ يا بيداريست‌، لازم‌ است‌ بحث‌ شود كه‌ آیا آن‌ اشباح‌ نوراني‌ در واقع‌ همان‌ ارواح‌ مردگانند كه‌ به‌ نظر انسان‌ ظاهر مي‌شوند؟ كسي‌ كه‌ پدر خود را در خواب‌ مي‌بيند، آیا آن‌ شبح‌ عالَم‌ خواب‌ حقيقتاً پدر اوست‌ و يا اگر شبح‌ مادر مردة‌ خود را در خواب‌ ببيند حقيقتاً مادر اوست‌؟ و گاهی آنچه‌ را در خواب‌ يا بيداري‌ مي‌بينيم‌ شبح‌ انسان‌ زنده‌اي‌ است، آنچنان‌ كه‌ پدر و مادر زندة‌ خود را و يا يكي‌ از دوستان‌ و خويشاوندان‌ زندة‌ خود را در خواب‌ ببينيم‌.

انسانها چنين‌ فكر مي‌كنند كه‌ اين‌ اشباح‌ نوراني‌ در واقع‌ همان‌ انسانهاي‌ مرده‌ هستند كه‌ به‌ خواب‌ انسان‌ مي‌آيند، و يا انسانهاي‌ زنده‌، كه‌ آنها را در خواب‌ خود دیده است. حقيقت‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ اشباح‌ نوراني‌ صورتهايي‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ قيافة‌ انسانهاي‌ «مأنوس‌» ما خواه‌ زنده‌ باشند و يا مرده‌، مي‌سازد و به‌ نظر مي‌آورد تا از آن‌ راه‌ پيام‌ خود را به‌ ما برساند و يا ما را به‌ آنچه‌ مجهول‌ است‌ هدايت‌ كند.

اگر آن‌ اشباح‌ نوراني‌ و قيافه‌هاي‌ مأنوس‌ عالم‌ خواب‌ و عالم‌ بيداري‌ در واقع‌ همان‌ انسانهائي‌ باشند كه‌ آنها را مي‌شناسيم‌ و يا پدر و مادر ما باشند كه‌ از دنيا رفته‌اند آنها نيز بايستي‌ خبر داشته‌ باشند كه‌ با ما روبرو شده‌اند و با ما حرف‌ زده‌اند. مثلاً شما پدر و برادر زندة‌ خود را در خواب‌ مي‌بينيد و بين‌ شما خاطره‌ هايي‌ به وجود مي‌آيد و با هم‌ صحبت‌ مي‌كنيد. پس‌ از بيداري‌ به‌ پدر و يا برادر خود مي‌گوئيد كه‌ تو را در خواب‌ ديدم‌، و با تو چنين‌ و چنان‌ حرف‌ زدم‌. پدر و برادر شما از اين‌ رويارويي‌ در عالم‌ خواب‌ بي‌خبرند و از خاطره‌ هايي‌ كه‌ بين‌ شما به‌ وجود آمده‌ است‌ آگاهي‌ ندارند.! اين‌ خود برهاني‌ است‌ روشن‌ كه‌ آن‌ صورتها كه‌ در خواب‌ ديده‌ايد حقيقتاً پدر و برادر شما نبوده‌اند بلكه‌ صورتهائي‌ بوده‌ كه‌ خداوند به‌ قيافة‌ انسان‌ مأنوس‌ شما ساخته‌ است‌ و شما را به‌ آنچه‌ لازم‌ بوده‌ هدايت‌ كرده‌ است‌. پس‌ همانطور كه‌ اين‌ صورتهاي‌ عالم‌ خواب‌ در واقع‌ همان‌ انسانهايي‌ كه‌ مي‌شناسيم‌ نيستند، صورتهايي‌ هم كه‌ از مردگان‌‌ مي‌بينيم‌ معلوم‌ نيست‌ كه‌ همان‌ مردگان‌ واقعي‌ ما باشند و‌ خبر داشته باشند كه‌ با ما تماس‌ گرفته‌اند بلكه‌ آنها نيز اشباحي‌ هستند كه‌ خداوند به‌ قيافة‌ آنها مي‌سازد و از سرّ آنها به‌ ما خبر مي‌دهد، و اگر هم‌ خود مردگان‌ باشند باز هم‌ ايجاد رابطه‌ بين‌ ما و آنها به‌ قدرت‌ خدا انجام‌ مي‌گيرد.

اين كه‌ در اينجا گفتيم‌ اشباح‌ نوري‌ در عالم‌ خواب‌ يا بيداري‌ به‌ صنعت‌ خدا برابر انسان‌ ساخته‌ مي‌شود نه‌ اينكه‌ آنها واقعاً همان‌ انسانهائي‌ باشند كه‌ ما با آنها تماس‌ گرفته‌ايم،‌ ثبوت اين‌ مطالب‌ از این جا به وجود آمده‌ كه‌ ما زندگان‌ را هم در عالم‌ خواب‌ مي‌بينيم‌. ما وقتي‌‌ انساني‌ را در عالم‌ خواب‌ مي‌بينيم‌ كه‌ او هم‌ در شهر ما زنده‌ است‌ و زندگي‌ مي‌كند و بعداً با او تماس‌ مي‌گيريم‌ و خواب‌ خود را براي‌ او نقل‌ مي‌كنيم‌ كه‌ ديشب‌ شما را چنين‌ و چنان‌ در خواب‌ ديدم‌ و با شما حرف‌ زدم‌، مي‌بينيم‌ كه‌ او به‌ كلي‌ از اين‌ مسائل‌ بي‌ خبر است‌. پس‌ قيافة‌ او كه‌ در عالم‌ خواب‌ براي‌ ما نمودار شده‌ خودِ او نيست‌. اگر در بيداري‌ او را مي‌ديديم‌ و با او حرف‌ مي‌زديم‌ خود او هم‌ از اين‌ رابطة‌ با ما باخبر بود چون‌ ملاقات‌ بين‌ دو طرف‌ واقع‌ شده‌ و دو طرف‌ با يكديگر گفتگو كرده اند، وليكن‌ در عالم‌ خواب‌ ملاقات‌ و مذاكره‌ با خود او نيست‌ بلكه‌ به‌ قيافه‌اي‌ مانند اوست، كه‌ خداوند آن‌ قيافه‌ را مقابل‌ ما مي‌سازد و ما از آن‌ بي‌ خبريم‌.

و گاهي‌ چنین است‌ كه‌ قيافه‌اي‌ كه‌ در عالم‌ خواب‌ براي‌ ما نمودار مي‌شود درست‌ همان‌ انسان‌ واقعي‌ است،‌ طوری كه‌ هر دو طرف‌ خبر دارند كه‌ يكديگر را در خواب‌ ديده‌ و چنين‌ و چنان‌ با هم‌ حرف‌ زده اند. نمونة‌ اين‌ خوابها در تاريخ‌ ملاقاتهائي‌ است‌ كه‌ بين‌ حضرت‌ امام‌ حسن‌ عسكري‌ (ع‌) و همسر او نرجس‌ مادر امام‌ زمان‌ به وجود آمده،‌ كه‌ آنها پيش‌ از ازدواج‌ از طريق‌ خواب‌ و خواب‌ ديدن‌ با يكديگر آشنا شده‌اند؛ عقد ازدواج‌ و جشن‌ ازدواج‌ هم‌ در عالم‌ خواب‌ به وجود آمده‌ و شوهر، زن‌ خود را در عالم‌ خواب‌ راهنمائي‌ كرده‌ است‌ كه‌ چه‌ كند و از چه‌ راهي‌ بيايد تا در عالم‌ بيداري‌ بين‌ او و شوهرش ازدواج‌ برقرار شود( طبق‌ آنچه‌ در تاريخ‌ و مخصوصاً در كتاب‌ منتهي‌ الامال‌ ذكر شده‌ است‌.). در اين‌ خوابها مشاهده‌ مي‌كنيم‌ كه‌ طرفين‌ آنچنان‌ كه‌ در بيداري‌ با يكديگر تماس‌ مي‌گيرند و از ملاقات‌ و مذاكره با‌ يكديگر اطلاع‌ دارند در عالم‌ خواب‌ هم‌ تماس‌ گرفته‌اند.

پس‌ با اين‌ نمونه‌ها كشف‌ مي‌كنيم‌ كه‌ قيافه‌ هايي‌ كه‌ در عالم‌ خواب‌ برابر انسان‌ نمودار مي‌شود همان‌ انسانهاي‌ عالم‌ بيداري‌ نيستند و شايد صورتهايي‌ هم‌ که از مردگان‌ در عالم‌ خواب‌ مي‌بينيم‌ و با آنها حرف‌ مي‌زنيم‌ همان‌ انسانهاي‌ واقعي‌ نباشند؛ و شايد هم‌ همانها باشند. در هر صورت‌ اشباح‌ عالم‌ خواب‌ صورتهايي‌ است‌ كه‌ خداوند متعال‌ برابر انسان‌ مي‌سازد و به‌ وسيلة‌ آن‌ صورتها با انسان‌ حرف‌ مي‌زند تا او را به‌ علمي‌ و يا دانشي‌ هدايت‌ كند. و يا صورتهاي‌ ديگري‌ از حيوانات‌ و نباتات‌ و چيزهاي‌ ديگر مي‌سازد كه‌ براي‌ مسائلي‌ و يا حقايقي‌ نمونه‌ هستند و تعبيركنندگان‌ خواب‌ از مسير همين‌ نمونه‌ها به‌ فراست‌ كشف‌ مي‌كنند كه‌ چه‌ حادثه‌اي‌ براي‌ صاحب‌ خواب‌ اتفاق‌ خواهد افتاد.

كيفيت‌ ارتباط‌ خدا با انسان‌ در عالم‌ خواب‌ بر مبناي‌ قاعدة‌ "كَلِّمِ‌ النّاسَ عَلي‌ قَدرِ عُقُولِهِمْ"(‌ با انسانها مطابق‌ عقل‌ و استعداد آنها سخن‌ بگو )مي‌باشد؛ در اين‌ رابطه‌ دانشمندان‌ اين‌ طور فكر مي‌كنند كه‌ خوابهاي‌ انسان‌ همان‌ صورتهاي‌ ذهني‌ او هستند كه‌ برابر او به‌ نمايش‌ درآمده‌اند. البته‌ انسانها از مسير ارتباط‌ با طبيعت‌ و يا جامعه‌ و برخوردهاي‌ ديگر و مذاكرات‌ و مطالعات‌ و تفكرات‌، صورتهاي‌ ذهني‌ مختلفي‌ پيدا مي‌كنند كه‌ به‌ بعضي‌ از آن‌ صورتها و يا معاني‌ انس‌ بيشتري‌ دارند. براي‌ كشاورزان‌ صورتهايي‌ از نوع‌ درخت‌ و زراعت‌ مجسم‌ مي‌شود و براي‌ دانش‌آموزان‌ صورتهايي‌ از نوع‌ آموزگار و يا قلم‌ و كتاب،‌ و چوپانان‌ صورتهايي‌ از نوع‌ گوسفند و گرگ‌ و حيوانات‌. تمامي‌ اين‌ صورتها و نمايش هاي‌ مختلف‌ بر اين‌ پايه‌ است‌ كه‌ وقتی خداوند می خواهد با انسان‌ در عالم‌ خواب‌ تماس‌ بگيرد و او را به‌ حقيقتي‌ راهنمايي‌ كند، مقابل‌ او صورتي‌ برابر یک صورت‌ مأنوس‌ كه‌ هنگام بیداری در ذهن‌ او به وجود آمده‌ است‌ مي‌سازد.

پرسش‌ و پاسخ‌:

سئوال‌ 1- در ارتباط‌ با راههاي‌ مختلفي‌ كه‌ فرمودید از آن‌ راهها خداوند متعال‌ با تذكر و تعليم‌ انسان‌ را به‌ مقاصد مشروع‌ رهبري‌ ميكند و از مقاصد نامشروع‌ باز ميدارد، و راه ‌دوم‌ كه‌ هدايت‌ تبليغي‌ و تذكاري‌ او مي‌باشد، مسئله‌ شبح‌ و شمايلي‌ را مطرح کردید كه‌ به‌ هيئت‌ انسان‌ در مي‌آيد و انسان‌ با آن‌ روبرو مي‌شود و خيال‌ مي‌كند كه‌ مانند خود اوست‌ ليكن‌ در واقع‌ آن‌ يك‌ شبحي‌ از نور و هوا به‌ صورت‌ انسان‌ است‌. اين‌ سئوال‌ برايم‌ مطرح‌ است‌ كه‌ اين‌ نور و هوا چيست؟ منظور از هوا چيست؟ لطفاً توضيحات‌ بيشتري‌ در اين‌ رابطه‌ بدهيد.

 جواب‌ 1- انواع نور: ثابت و عارضی

مسلم‌ است‌ كه‌ هوا جسم‌ است‌ و پر از نور است‌. دو نوع‌ نور در هوا موجود است‌. يكي‌ ثابت‌ و ديگري‌ عارض‌. «نور ثابت‌» نوري‌ است‌ كه‌ خداوند آن‌ را در ذرات‌ هوا قرار داده‌ و با آن‌ نور كه‌ نيرو هم‌ ناميده‌ مي‌شود در ذرات‌ هوايي‌ مانند اكسيژن‌ و ئيدروژن‌ و چيزهاي‌ ديگر، نيرو به وجود مي‌آيد و با آن‌ نور و نيرو در دل‌ ذرات‌ صفا پيدا مي‌شود، و به آن‌ نور و نيرو «روح‌ استمساك‌» هم مي‌گويند زيرا مولكول هاي‌ هوا در فواصل‌ معيني‌ كه‌ با يكديگر دارند يكديگر را جلب‌ و جذب‌ مي‌نمايند و نظام‌ هوايي‌ برقرار مي‌شود، كه‌ اگر آن‌ نور و نيروي‌ ثابت‌ نباشد مولكول هاي‌ هوايي‌ مانند پودر روي‌ هم‌ متراكم‌ مي‌شوند. و اما «نور عارض‌» نوري‌ است‌ كه‌ از خورشيد و ماه‌ و يا ستارگان‌ در هوا منعكس‌ مي‌شود و روشنايي‌ نسبي‌ به وجود مي‌آورد. در اينجا اگر بتوانيم‌ در اين‌ نور و نيروي‌ «عارض‌ و يا ثابت‌» در هوا تغييراتي‌ بدهيم‌ كه‌ در جايي‌ صفا و روشنائي‌ غالب‌ باشد و جاي‌ ديگر سياهي‌ و تاريكي‌، از اين‌ تغيير اوضاع،‌ شكلي‌ به‌ كيفيتي‌ كه‌ مي‌خواهيم‌ در هوا به‌ وجود مي‌آيد كه‌ اين‌ شكل‌ بيشتر با شعاع‌ روح‌ انسان‌ كه‌ نظير امواج‌ مغناطيسي‌ مي‌باشد قابل‌ كشف‌ و قابل‌ رؤيت‌ است؛‌ و در صورتی با چشم‌ ظاهر هم‌ ديده‌ مي‌شود و قابليت‌ كشف‌ پيدا مي‌كند که‌ آن‌ شبح‌ با تراكم‌ نور و هوا وضعيت‌ محسوس‌تري‌ پيدا كند و یا شعاع‌ چشم‌ انسان‌ مانند امواج‌ مغناطيسي‌ در درون‌ هوا نفوذ كند. خداوند چنين‌ اشكالي‌ به‌ نام‌ «اشباح‌» در عالم‌ خواب‌ برابر ديد فكري‌ و روحي‌ انسان‌ به وجود مي‌آورد و با بندگان‌ خود تماس‌ مي‌گيرد و گويندة‌ اصلي‌ خداوند متعال‌ است‌ و آن‌ شبح‌ واسطه‌اي‌ براي‌ انتقال‌ پيام‌ خدا بيشتر نيست‌، كه‌ آن‌ را « فرشته‌ » هم‌ مي‌نامند.

سئوال‌ 2- در قسمتي‌ از كتاب‌ فرموده‌ايد: «اشباح‌ نوري‌ با انسان‌ حرف‌ مي‌زنند و انسان‌ صداي‌ آنها را مي‌شنود و ممكن‌ است‌ سخنان‌ آنها از طريق‌ هوا با سر و صدا باشد كه‌ اگر نفر سوم‌ آنجا باشد بشنود» اگر صدای اشباح‌ نوري‌، نور و هوا در ارتباط‌ با انسان‌ است‌ چگونه‌ مي‌شود كه‌ نفر سوم‌ آن‌ را بشنود؟

جواب‌ 2- اين‌ را مي‌دانيم‌ كه‌ صدا تكان‌ و يا موجي‌ است‌ كه‌ در هوا به وسيلة‌ گوينده‌ ايجاد مي‌شود و به‌ پردة‌ گوش‌ انسان‌ برخورد مي‌كند و نيروي‌ سامعه‌ آن‌ را به‌ صورت‌ كلمات‌ و عبارات‌ مي‌شنود و ضبط‌ مي‌كند. پس‌ در واقع‌ هوا مركب‌ امواجي‌ است‌ كه‌ به وسيلة‌ گوينده‌ در آن‌ عارض‌ مي‌شود. اين‌ امواج‌ گاهي‌ از اصطكاك‌ دو جسم‌ پيدا مي‌شود مانند برخورد عضلات‌ زبان‌ و دهان‌ با يكديگر، و يا برخورد دو جسم‌ ديگر؛ و اين‌ اصطكاك‌ گاهي‌ به وسيلة‌ نور برق‌ و يا نيروي‌ ديگر قابل‌ ظهور است‌ آنچنانكه‌ امواج‌ راديو در بلندگوها تبديل‌ به‌ امواج‌ هوايي‌ مي‌شود و به‌ گوش‌ انسان‌ مي‌رسد. انسان‌ با ارادة‌ خود مي‌تواند امواج‌ هوايي‌ به وجود آورد و شنوندگان‌ بشنوند. سخنان‌ خداوند که با بندگان‌ خود تكلم‌ مي‌كند، مانند تكلم‌ خدا با حضرت‌ موسي‌، به‌ اين‌ كيفيت‌ است‌. يعني‌ آن‌ امواجي‌ كه‌ ما با برخورد دو جسم‌ با يكديگر ايجاد مي‌كنيم‌، خداوند با برخورد نور و نيرو بر هوا ايجاد مي‌كند و شنونده‌ آن‌ را مي‌شنود.

سئوال‌ 3- فرموده‌ايد: « روح‌ انسان‌ در عالم‌ خواب‌ در حالي‌ مي‌بيند و مي‌شنود و مي‌داند كه‌ مجرد از اعضاء و جوارح‌ تن‌ است‌» اگر روح‌ از بدن‌ انسان‌ كاملاً خارج‌ شده‌ باشد پس‌ چرا انساني‌ كه‌ خوابيده‌ است‌ زنده‌ است‌ و نفس‌ مي‌كشد و تمامي‌ اعضاء بدنش‌ وظايف‌ خود را انجام‌ مي‌دهند و فعاليت‌ يك‌ موجود زنده‌ را دارند؟

جواب‌ 3- روح و نفس دو حقیقت هستند:

«مجرد» بودن‌ روح از اعضاء با «خروج‌» روح‌ از اعضاء فرق‌ دارد. سازمان‌ مركزي‌ وجود انسان‌ كه‌ «نفس‌» ناميده‌ مي‌شود، يعني‌ همان‌ مركز صادرات‌ و واردات‌ افكار كه‌ در آن‌ مركز، دانايي‌ و شنوايي‌ و اراده‌ و مشيّت‌ پيدا مي‌شود، آن‌ مركز چون‌ شمعي‌ به‌ شعاع‌ روح‌ مجهز است‌ كه‌ آن‌ شعاع‌ تا كائنات‌ گسترش‌ دارد. گاهي‌ آن‌ شعاعِ‌ روح‌ در اعصاب‌ بدن‌ جريان‌ پيدا مي‌كند و به‌ كمك‌ اعصاب‌ با خارج‌ تماس‌ دارد؛ با عصب‌ چشم‌ مي‌بيند و با عصب‌ گوش‌ مي‌شنود و با اعصاب‌ مغز آنچه‌ دريافت‌ نموده‌ تعديل‌ مي‌كند، و گاهي‌ مجرد و مجزا از اعصاب‌ فعاليت‌ مي‌كند كه‌ يك‌ نمونة‌ آن‌ عالم‌ خواب‌ است‌. و مسلم‌ است‌ كه‌ در عالم‌ خواب‌ روح‌ حيات‌ حيواني( یا نباتی )‌ از انسان‌ سلب‌ نشده‌ است؛‌ اعضاء و جوارح‌ زنده‌اند اما آن‌ شعاع‌ روح‌ كه‌ به وسيلة‌ اعصاب‌ علم‌ و دانش‌ به وجود مي‌آورد و دريافتهاي‌ خارجي‌ خود را به‌ مركز نفس‌ مي‌رساند، گاهي‌ مجرد و مجزاي‌ از اعصاب‌ فعاليت‌ مي‌كنند و گاهي با اعضاي بدن، وليكن‌ روح‌ حيواني‌ به‌ حال‌ خود محفوظ‌ است‌. گرچه‌ در اصطلاح‌ حكما و فلاسفه‌ و يا اخبار و روايات‌ گاهي‌ از روح‌ تعبير به‌ نفس‌، و از نفس‌ تعبير به‌ روح‌ مي‌شود وليكن‌ حقيقت‌ اين‌ است‌ كه‌ روح‌ و نفس‌ دو حقيقت‌ هستند كه‌ در يكديگر ادغام‌ شده‌اند مانند شعاع‌ نور و فتيلة‌ چراغ،‌ و يا نيروي‌ برق‌ و پلاتين‌ چراغهاي‌ برقي‌. نفس‌ يك‌ مادة‌ لطيفي‌ است‌ كه‌ به‌ صنعت‌ الهي‌ به وجود آمده‌ و بي‌نهايت‌ لطيف‌ است‌. هزارها مرتبه‌ از نسيم‌ هوا لطيف‌تر، و اين‌ لطيفة‌ نفس‌ به‌ شعاع‌ روح‌ مجهز شده‌ كه‌ از اين‌ تجهيز و تركيب‌ حيات‌ و علم‌ و شعور پيدا مي‌شود. اگر نفس‌ انسان‌ به‌ خودي‌ خود روح‌ باشد و روح‌ هم‌ به‌ خودي‌ خود نفس‌ باشد نفس‌ انسان‌ قابليت‌ ندارد كه‌ بميرد و يا در موت‌ و حيات‌ شدت‌ و ضعف‌ پيدا كند زيرا در اين‌ صورت،‌ حيات‌ اثر ذاتي‌ نفس‌ است‌ و اثر ذاتي‌ از ذات‌ قابل‌ انفكاك‌ نيست‌. مانند اينكه‌ جسمانيّت‌ را از جسم‌ بگيرند و نورانيت‌ را از نور. قابليت‌ مرگ‌ براي‌ نفس‌ برهان‌ اين‌ حقيقت‌ است‌ كه‌ حياتِ‌ نفس‌ و يا روحانيت‌ آن‌ و يا علم‌ و ادراكي‌ كه‌ دارد اثر ذاتي‌ آن‌ نيست‌ بلكه‌ آثاري‌ است‌ كه‌ به وسيلة‌ روح‌ عارض‌ مي‌شود، و قابليت‌ سلب‌ پيدا مي‌كند. پس‌ نفس‌ حقيقتي‌ است‌ كه‌ به‌ شعاع‌ روح‌ مجهز است‌ و به وسيلة‌ روح‌ فعاليت‌ مي‌كند، و نظر به‌ اينكه‌ در يكديگر ادغام‌ شده‌ گاهي‌ نام‌ روح‌ را نفس‌ و نام‌ نفس‌ را روح‌ مي‌گذارند. دليل‌ ماديت‌ نفس‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند انسان‌ را طرف‌ خطاب‌ قرار مي‌دهد و مي‌گويد: "خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ" و يا مي‌گويد: "خَلَقَ الْاِنسانَ مِنْ طينْ" يعني‌ شما را از خاك‌ آفريدم‌، انسان‌ را از گل‌ آفريدم‌. كسي‌ كه‌ در اين‌ آيات‌ طرف‌ خطاب‌ قرار مي‌گيرد نفس‌ انسان‌ است‌ كه‌ از خاك‌ به وجود آمده‌. و يا آنجا كه‌ خدا مي‌گويد: "و نَفَخْتُ فيهِ مِنْ روحي"‌ از روح‌ خود در آدم‌ دميدم،‌ اين‌ دليل‌ است‌ كه‌ ذات‌ آدم‌ كه‌ نفس‌ او باشد روح‌ نيست‌ و الا نفخ‌ روح‌ غلط‌ خواهد بود. پس‌ اين‌ آيات‌ برهاني‌ است‌ روشن‌ بر اينكه‌ خوديّت‌ خودِ انسان،‌ ماده‌ است‌. و اما اگر روح‌ از جنس‌ «ماده» باشد، مواد عالم‌ يك‌ حقيقت‌ بيشتر نيستند. درست‌ نيست‌ كه‌ ماده‌اي‌ به‌ مادة‌ ديگر زنده‌ شود. مثل‌ اينكه‌ آب‌ با آبِ‌ ديگر از جنس‌ خود تغيير رنگ‌ و يا خاصيت‌ بدهد. و يا خاك‌ با خاك‌ ديگر (از جنس‌ خود). مواد عالم‌ تماماً در ماديّت‌ يك‌ جنس‌اند كه‌ اگر در جنسيت‌ خود حيات‌ باشند موت‌ قابل‌ ظهور نيست‌، و اگر موت‌ باشند حيات‌ قابل‌ ظهور نمي‌باشد. عُروض‌ موت‌ و حيات‌ بر ماده‌ برهان‌ اين‌ حقيقت‌ است‌ كه‌ حيات،‌ جنسي‌ و ماده،‌ جنس‌ِ ديگر است‌. پس‌ ممكن‌ نيست‌ حيات‌ از جنس‌ ماده‌ باشد و ثابت‌ مي‌شود كه‌ روح‌ِ حيات،‌ غير مادي‌ بوده‌ از مجردات‌ است‌.

سئوال‌ 4- آورده‌ايد: «اَللّهُ نُور السَّماواتِ وَ الْاَرْضْ»، سماوات‌ در اينجا به‌ معنای جهان‌ علم‌ و فكر است‌، ارض‌ هم‌ به‌ معناي‌ جهان‌ محسوس‌ و مادي. به‌ چه‌ دليل‌ سماوات‌ به‌ معناي‌ جهان‌ علم‌ و فكر است‌؟ آيا به‌ اين‌ دليل‌ كه‌ در ارتباط‌ با كلمة‌ «يهدی اللّه»‌ است‌؟ و آيا به‌ اين‌ دليل‌ كه‌ كل‌ آيه‌ رابطه‌ دارد با هدايت‌؟ آيا سماوات‌ در اينجا يك‌ بُعدش‌ به‌ معناي‌ جهان‌ علم‌ و فكر است‌ يا اينكه‌ اين‌ كلمه‌ در اينجا بطور مطلق‌ و همه‌ بعدي‌ شامل‌ جهان‌ علم‌ و فكر مي‌شود؟ لطفاً توضيح‌ دهيد.

جواب‌ 4 ـ دلائل تأویلی بودن معنای آسمان و زمین:

نظر به‌ اين كه‌ در اخبار و احاديث‌ «نُورُ السّماواتِ و الْاَرضْ» به‌ معناي‌ هدايت‌ كنندة ‌اهل‌ سماوات‌ و ارض‌ معرفي‌ شده‌ است‌، مسلم‌ است‌ كه‌ تعليم‌ و هدايت‌ در ارتباط‌ با فكر انسان‌ قابل‌ ظهور است‌. «سماوات‌» به‌ معناي‌ معروف‌ كه‌ همين‌ آسمان‌ و زمين‌ باشد قابليّت‌ هدايت‌ ندارد، چه خدا يا غير خدا به‌ اين‌ زمين‌ خاكي‌ و يا فضاي‌ آسمان‌ تعليم‌ نمي‌دهند. تعليمات‌ مخصوص‌ انسان‌ است‌. كلمة‌ سماء در آيات‌ قرآن‌ همه‌ جا به‌ «عالِم»‌ تأويل‌ شده‌ است.‌ در تفسير آية‌ " اَنْزَلَ مِنَ السَّماء ماءً"( رعد، 17 ) امام‌ صادق‌ (ع‌) فرموده‌اند: "اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ عِلْما" يعني‌ از آسمان‌ علم‌ نازل‌ مي‌كند. البتّه‌ آسماني‌ كه‌ از آن‌ علم‌ نازل‌ مي‌شود، مقام‌ علم‌ و عالم‌ است‌. از وجود خدا علم‌ نازل‌ مي‌شود، و همچنين‌ از وجود امام و پيغمبر. پس‌ چنين‌ وجوداتي‌ آسمان‌ خوانده‌ شده‌ است‌. وقتي‌ كه‌ مقام‌ علم‌ و عالم‌ به‌ معناي‌ آسمان‌ باشد كه‌ از آن‌ علم‌ نازل‌ مي‌شود پس‌ مقام‌ شاگرد و متعلّم‌ به‌ معناي‌ زمين‌ است‌ كه‌ بر آن‌ علم‌ نازل‌ مي‌شود. با اين‌ حساب‌ «سَماوات و اَرْض» در اين‌ آيه‌ شريفه‌ كه‌ به وسيلة‌ خدا و يا ائمة‌ اطهار(ع‌) هدايت‌ مي‌شوند علما و شاگردان‌ آنها مي‌باشند. مثلاً خداوند نسبت‌ به‌ ائمه‌ و پيغمبران‌ سَماء است‌ و آنها به‌ جاي‌ اَرْضْ هستند. پس‌ كلمة‌ «هدايت‌» كه‌ تفسير آية‌ شريفه‌ است‌ برهاني‌ است‌ روشن‌ بر اينكه‌ سماوات‌ و ارض‌ به‌ معناي‌ انسانهايي‌ هستند كه‌ خداوند آنها را هدايت‌ مي‌كند.

سئوال‌ 5- در آخر كتاب‌ فرموده‌ايد «خداوند كه‌ با انسان‌ در عالم‌ خواب‌ تماس‌ مي‌گيرد و مي‌خواهد او را به‌ حقيقتي‌ راهنمائي‌ كند مقابل‌ او صورتي‌ برابر صورت‌ مأنوسي‌ كه‌ هنگام بیداری در ذهن‌ او به وجود آمده‌ است‌ مي‌سازد». در ارتباط‌ با چهره های مأنوس، ارتباط‌ انسان‌ با طبيعت‌، ارتباط با جامعه‌، برخوردهاي‌ ديگر و مذاكرات‌ و مطالعات‌ و تفكّرات‌ را نام‌ برده‌ايد و براي‌ مثال‌، صورتهاي‌ ذهني‌ كشاورزان‌ و معلمان‌ و چوپانان‌ را مثل‌ زده‌ايد. در اينجا دو سئوال‌ برايم‌ مطرح‌ است‌ كه‌ عبارت‌ است‌ از: الف‌: لطفاً توضيح‌ بيشتري‌ در ارتباط‌ با مأنوس‌ها بدهيد؛ اين‌ برخوردهاي‌ ديگر شامل‌ چه‌ چيزهايي‌ مي‌شود؟ آيا برخوردهاي‌ خارج‌ از جسم‌ فقط صورت مأنوس‌ است‌؟ رابطة‌ رؤياها با خواب‌ و خوراك‌ چيست‌؟ رابطة‌ تندرستي‌ و مريضي‌ با رؤياي‌ خواب‌ چيست‌؟ ارتباطات‌ داخلي‌ با رؤياي‌ خواب‌ كدامند؟

 ب‌: سئوال‌ بعدي‌ام‌ اين‌ است‌ كه‌ چرا در بعضي‌ مواقع‌ انسان‌ خوابهائي‌ مي‌بيند كه‌ غربيه‌اند و غير مأنوس‌. حتي‌ شده‌ كسي‌ كه‌ زبان‌ خارجي‌ نمي‌دانسته‌ در رؤياي‌ خواب‌ به‌ زبان‌ خارجي‌ صحبت‌ كرده‌ و يا به‌ سرزمين‌ ديگري‌ رفته‌ كه‌ نه‌ عكسش‌ را ديده‌ و نه‌ تصويرش‌ را در تلويزيون‌ و سينما و غيره‌، و نه‌ توصيفش‌ را از كسي‌ شنيده.‌ و يا اينكه‌ در رؤياي‌ خواب‌ با يك‌ غير مأنوس‌، با يك‌ غريبه‌ صحبت‌ كرده‌، چه‌ در يك‌ زمان‌ بصورت‌ هم‌ زماني‌ و تله‌پاتيك‌ و يا با مرده،‌ كه‌ وقتي‌ براي‌ اقوام‌ آن‌ مرحوم‌ رؤيا را بازگو مي‌كرده‌ همة‌ خويشاوندان‌ آن‌ مرحوم‌ را به‌ حيرت‌ و تعجب‌ انداخته‌. لطفاً چگونگي‌ و كيفيّت‌ خوابهاي‌ غير مأنوس‌ را شرح‌ دهيد.

جواب‌ 5- چهره ها و مناظر مأنوس انسان در رؤیا:

منظور از صورتهاي‌ مأنوس‌ و يا اشياء مأنوس‌ از طبيعيّات‌ همان‌ چيزهائي‌ است‌ كه‌ ذهن‌ انسان‌ در بيداري‌ به‌ آن‌ آشنايي‌ دارد. هر چند كه‌ انس‌ و آشنايي‌ با نوع‌ آن‌ شي‌ء و يا شخص‌ باشد. مثلاً انسان‌ شير درنده‌اي‌ در خواب‌ مي‌بيند با اينكه‌ در بيداري‌ آن‌ را نديده‌ است‌ و يا غذائي‌ در خواب‌ مي‌خورد با اينكه‌ در بيداري‌ نديده‌ است‌ وليكن‌ با نوع‌ درنده‌ و غذا و يا انسان‌ و حيوان‌ آشنايي‌ دارد. يا به‌ اسم‌ و رسم‌ كسي‌ كه‌ او را در خواب‌ ديده‌ از طريق‌ تعريف‌ ديگران‌ آشنايي‌ دارد. مثلاً در خواب‌ مي‌بيند كه‌ زني‌ يا مردي‌ برابر او ايستاده‌اند و مي‌گويند ما فرزندان‌ آدم‌ و دختران‌ رستم‌ هستيم.‌ او هرگز آن‌ دختران‌ و پسران‌ را نديده‌ وليكن‌ آنها از مسير وابستگي‌ به‌ اشخاص‌ و يا اشياء مشهور خود را معرفي‌ مي‌كنند. به طور كلي‌ اگر با اشياء و اشخاصي‌ كه‌ در عالم‌ خواب‌ مي‌بيند از نظر جنسيّت‌ و نوعيّت‌ بيگانگي‌ داشته‌ باشد، همانطور كه‌ اگر در بيداري‌ ببيند وحشت‌ مي‌كند در خواب‌ هم‌ وحشت‌ پيدا مي‌كند. وليكن‌ رؤيت‌ آن‌ صورتهاي‌ غير مأنوس‌ ممتنع‌ نيست‌.

و اما خورد و خوراك‌ در عالم‌ خواب‌، با اينكه‌ با بدن‌ خود كار نمي‌كند و از آن‌ خوراكهاي‌ جسماني‌ در اختيار او نيست‌، اين‌ خوردن‌ و نوشيدن‌ هم‌ مربوط‌ به‌ خوردن‌ و آشاميدني‌ است‌ كه‌ در ذهنيّت‌ صاحب‌ خواب‌ هست‌ زيرا حقيقتاً از هر كسي‌ و چيزي‌ كه‌ در بيداري‌ با آن‌ آشنا هستيم‌ صورتي‌ در ذهن‌ ما هست،‌ و در عالم‌ خواب‌ براساس‌ همين‌ ذهنيت‌ به‌ نظر ما مي‌آيد كه‌ چيزي‌ مي‌خوريم‌ و يا مي‌آشاميم‌؛ تا جايي‌ كه‌ حقيقتاً از آن‌ خوردنها و آشاميدنها و يا زني‌ كه‌ در خواب‌ مي‌بينيم‌ لذّت‌ مي‌بريم‌، با اينكه‌ لذّت‌ از مسائل‌ جسماني‌ است‌. وليكن‌ ارتباط‌ با همان‌ صورتها و ذهنيّتها براي‌ ما لذّتبخش‌ است.‌ و از طرفي‌ در عالم‌ خواب‌ رابطة‌ روح‌ و نفس‌ انسان‌ بكلي‌ از بدن‌ منقطع‌ نشده‌ است‌. شايد اگر در خواب‌ ببيند كه‌ غذايي‌ مي‌خورد دهان‌ او بجنبد، و يا زبان‌ او بگويد، و يا عضلات‌ ديگرش‌ تحريك‌ شود و محتلم‌ گردد. اين‌ لذت‌ها و فعل‌ و انفعالات‌ از مسير رابطة‌ ذهنيّت‌ انسان‌ با چيزهائيست‌ كه‌ در عالم‌ خواب‌ ديده‌ است‌. و گاهي‌ انسان‌ در بيداري‌ زني‌ را مي‌بيند و يا وصف‌ او را مي‌شنود، حالت‌ اختلام‌ براي‌ او دست‌ مي‌دهد با اينكه‌ رابطه‌اي‌ با كسي‌ نداشته‌ است‌.

 اين‌ جواب‌ الف‌ بود و حال‌ جواب‌ ب‌: اگر چنين‌ شود كه‌ مثلاً انسان‌ در عالم‌ خواب‌ با زباني‌ سخن‌ بگويد كه‌ كاملاً با آن‌ بيگانه‌ است‌ و معاني‌ آن‌ را نمي‌داند و چون‌ بيدار شود نیز ببيند كه‌ با آن‌ زبان‌ بيگانه‌ است‌، آن‌ يك‌ جريان‌ الهي‌ است‌ كه‌ اتفاق‌ افتاده‌ است.‌ گاهي‌ يك‌ آدم‌ عوام‌ كه‌ بكلي‌ سواد نداشته‌ و با زبان‌ قرآن‌ غريبه‌ و بيگانه‌ بوده‌ است‌ در عالم‌ خواب‌ سوره‌ هايي‌ از قرآن‌ و يا تمامي‌ قرآن‌ بر زبان‌ او جاري‌ شده‌ است‌ كه‌ بعد از بيدار شدن‌ هم‌ توانسته‌ است‌ بخواند. بطور كلي‌ عامل‌ ايجاد كنندة‌ خواب‌، اراده‌ و مشيّت‌ خداوند متعال‌ است‌ و خدا بر هر كاري‌ قدرت‌ دارد.

سئوال‌ 6- رابطة‌ رؤياي‌ خواب‌ و تلقينات‌ در بيداري‌ چيست‌؟ بي‌زحمت‌ توضيح‌ مختصري‌ بدهيد.

جواب‌ 6- تأثیر تلقینات در رؤیا:

تلقينات‌ در بيداري‌ فقط‌ يك‌ ذهنيّتي‌ در انسان‌ به وجود مي‌آورد و او را آماده‌ مي‌كند تا نمونة‌ آنها را در عالم‌ خواب‌ بشنود و يا در ضمن‌ منظره‌اي‌ آن‌ را درك‌ كند. مثلاً مسائل‌ مربوط‌ به‌ آخرت‌ و بهشت‌ و جهنم‌ از ابتداي‌ تاريخ‌ به‌ انسانها تلقين‌ شده‌ است‌ و همه‌ جا گفته‌اند كه‌ زندگي‌ بعد از مرگ،‌ يا بهشت‌ است‌ يا جهنم،‌ و صحراي‌ محشر را به‌ آن‌ كيفيّتهاي‌ مخصوص‌ وصف‌ كرده‌اند. تمامي‌ اين‌ مسائل‌ به‌ انسان‌ تلقين‌ شده‌ است‌ و هنوز حقيقت‌ آن‌ را نديده‌ و يا كشف‌ نكرده‌ است‌. اين‌ تلقينات‌ ذهن‌ انسان‌ را آماده‌ مي‌كند كه‌ گاهي‌ عالم‌ آخرت‌ و مظاهر آن‌ را در خواب‌ ببيند. ثواب‌ و عقاب‌ را مشاهده‌ كند. و اگر اين‌ تلقينات‌ نبود انسان‌ در عالم‌ رؤيا اگر هم‌ منظره‌اي‌ از بهشت‌ و جهنم‌ مي‌ديد نمي‌توانست‌ آن‌ را مربوط‌ به‌ آخرت‌ و ثواب‌ و عقاب‌ بداند. ما نمي‌گوييم‌ تلقينات‌ كه‌ ذهنيّت‌ به وجود مي‌آورد، همين‌ ذهنيّتها در عالم‌ خواب‌ منشاء اثر است‌ تا شما بگوئيد تلقينات‌ كه‌ حقيقت‌ ندارد؛ مناظر خوابي‌ هم‌ كه‌ در ارتباط‌ با آن‌ تلقينات‌ پيدا مي‌شود منشاء اثر نيست؛‌ از اين‌ راه‌ مي‌فهميم‌ بسياري‌ از خوابها كه‌ بر پاية‌ ذهنيّت‌ و تلقينات‌ به وجود آمده‌ بي‌اثر است‌!. ما در جواب‌ شما مي‌گوييم‌ كه‌ مناظر عالم‌ خواب‌ در ارتباط‌ با تلقينات‌ به‌ اين‌ منظور نيست‌ كه‌ اگر تلقينات‌ درست‌ باشد خوابي‌ هم‌ كه‌ ديده‌ايم‌ درست‌ است‌ و اگر تلقينات‌ نادرست‌ باشد خواب‌ هم‌ نادرست‌ است،‌ بلكه‌ آن‌ تلقينات‌ ذهنيتي‌ به وجود مي‌آورد كه‌ مناظر عالم‌ خواب‌ براساس‌ آن‌ ذهنيّت‌ به وجود مي‌آيد. منشاء اثر بودن‌ يا نبودنِ‌ مناظر خواب،‌ وابستة‌ به‌ تلقينات‌ نيست‌. مانند رؤياهاي‌ مربوط‌ به‌ عالم‌ آخرت،‌ كه‌ خداوند از آن‌ راه‌ انسان‌ را متوجه‌ مي‌كند كه‌ ثواب‌ و عقاب‌ هست‌ و حتميت‌ دارد، و ممكن‌ است‌ آن‌ تلقينات‌ به وسيلة‌ كسي‌ به وجود آمده‌ باشد كه‌ خود او به‌ عالم‌ آخرت‌ عقيده‌ ندارد.

سئوال‌ 7- «زمان‌ِ رواني»‌ در خواب‌ چه‌ توجيهي‌ دارد؟ براي‌ خودم‌ اتفاق‌ افتاده‌ كه‌ در دوران‌ كودكي‌ در يك‌ رؤياي‌ خواب‌، 80 سال‌ زندگي‌ كردم‌ كه‌ هر سالش‌ به‌ اندازة‌ 365 شبانه‌ روزي‌ كه‌ در بيداري‌ بر من‌ مي‌گذرد در رؤياي‌ خواب‌ بر من‌ گذشت؛‌ در صورتي كه‌ ممكن‌ است‌ كل‌ زمان‌ رؤياي‌ من‌ يك‌ ربع‌ يا كمتر و يا بيشتر بوده‌ باشد. پس‌ 80 سال‌ در يك‌ ربع‌ چطور ممكن‌ است‌؟ راجع‌ به‌ اين‌ «زمانِ‌ رواني»‌ خواهشمندم‌ صحبتي‌ بفرمائيد.

جواب‌ 7- زمان و مکان در رؤیا:

سرعت‌ زمان‌ و مكان‌ در عالم‌ خواب‌ در قياس‌ با همان‌ زمان‌ و مكان‌ در عالم‌ بيداري،‌ بي‌نهايت‌ است‌. شايد در عالم‌ خواب‌ يك‌ مسافرتي‌ به‌ نظر شما بيايد كه‌ مثلاً از ايران‌ حركت‌ مي‌كنيد پاي‌ پياده‌ دور كرة‌ زمين‌ می ‌چرخيد، و براي‌ شما اين‌ طور وانمود مي‌شود كه‌ يكسال‌ در گردش‌ بوده‌ايد. با اينكه‌ تمام‌ گردش‌ شما فقط‌ در يك‌ دقيقه‌ و يا يك‌ ثانيه‌ بوده‌ است‌. و يا اينكه‌ در عالم‌ خواب‌ مي‌بينيد بچه‌ بوديد، به‌ مدرسه‌ رفتيد تا ديپلم‌ و ليسانس‌ درس‌ خوانديد، زن‌ گرفتيد و زندگي‌ كرديد، بچه‌هاي‌ خود را به‌ دامادي‌ و عروسي‌ رسانيديد و حالا پيرمرد شده‌ايد كه‌ با عصا حركت‌ مي‌كنيد، و تمامي‌ اينها در يك‌ ثانيه‌ و يا يك‌ دقيقه‌ بيشتر نبوده‌ است‌. كيفيّت‌ اين‌ نمايشها هم‌ فقط‌ بر پاية‌ ذهنيّت‌ است‌. آنجا كه‌ دور زمين‌ گردش‌ كرديد شايد اگر در بيداري‌ بود صدهزار جا توقف‌ مي‌كرديد و از هر توقّفي‌ خاطره‌اي‌ داشتيد؛ در عالم‌ خواب‌ تمامي‌ آن‌ صد هزار خاطره‌ و حركت‌ از اين‌ منزل‌ به‌ آن‌ منزل‌ در يك‌ ميليونيم‌ ثانيه‌ انجام‌ گيرد. شما به‌ سرعت‌ از خاطره‌ها و مناظر مي‌گذريد و ذهنيت‌ شما اين‌ بوده‌ كه‌ از اين‌ منزل‌ به‌ آن‌ منزل‌ يك‌ شبانه‌ روز حركت‌ كرديد. و همينطور خاطره‌هاي‌ هشتاد سال‌ از تولّد تا پيري‌ شايد در اين‌ هشتاد سال‌ صدها هزار خاطره‌ در شما به وجود آمده‌ باشد كه‌ آن‌ روز در كلاس‌ بوده‌ايد و آن روز نمره‌ گرفته‌ايد و روز ديگر امتحان‌ داديد؛ گرچه‌ از اين‌ خاطره‌ به‌ آن‌ خاطره‌ مدّتي‌ طول‌ كشيده‌ وليكن‌ خاطره‌ها از مجرّدات‌ است؛‌ ميليون‌ خاطره‌ در يك‌ آن‌ بر انسان‌ مي‌گذرد. نمونة‌ فيلم‌ عكاسي‌، که بناگاه‌ جنگلي‌ صد كيلومتر آن‌ طرف‌ با ميليونها اصلة‌ درخت‌ عكسبرداري‌ مي‌شود، با اينكه‌ اگر با ديد چشم‌ در بيداري‌ يكايك‌ درختها را مي‌ديديد سالها طول‌ مي‌كشد. حركت،‌ و نتيجه‌گيري‌ از حركات،‌ در عالم‌ خواب‌ و در عالم‌ آخرت‌ خيلي‌ سريع‌ است‌. در يك‌ ثانيه‌ ميليونها سال‌ نوري‌ حركت‌ انجام‌ مي‌گيرد و كوچكترين‌ رنجي‌ در انسان‌ به وجود نمي‌آورد.

سئوال‌ 8- چرا زبان‌ رؤيا بيشتر سمبليك‌ و رمزي‌ است‌. و در تصاوير و تجسمات‌ و همچنين‌ در كلمات‌، رمز در كار است‌؟ چرا به‌ زبان‌ ساده‌ نيست‌؟

جواب‌ 8- کلمات و اشارات رمز گونه در رؤیا:

رؤيا رابطه‌ايست‌ كه‌ بين‌ خدا و بندگان‌ به وجود مي‌آيد و بندگان‌ از نظر قرب‌ و بعد فكري‌ و ايماني‌ به خداي‌ خود مختلفند، و بسياري‌ از بندگان‌ كه‌ فاقد ايمان‌ و تقوي‌ هستند نمي‌توانند يك‌ چنين‌ ارتباط‌ فكري‌ به‌ خداي‌ خود پيدا كنند و خداوند شايد صلاح‌ نمي‌داند كه‌ از طريق‌ اشباح‌ نوري‌ در عالم‌ خواب‌ و يا بيداري‌ به‌ آنها مربوط‌ شود و به‌ زبان‌ خود آنها با آنها تكلم‌ كند. كساني‌ كه‌ به‌ اين‌ كيفيت‌ با خدا رابطه‌ پيدا مي‌كنند بيشتر انبياء و اولياء هستند. ساير مردم‌ كه‌ در فكر و ذكر آنها يك‌ چنين‌ فكري‌ و رابطه‌اي‌ با خدا پيدا نشده‌ است‌، خداوند غالباً با ايجاد پديده‌هاي‌ فكري‌ فكر آنها را هدايت‌ مي‌كند، و خواب‌ و خيالي‌ هم‌ كه‌ براي‌ آنها پيدا مي‌شود همان‌ خواب‌ و خيال‌هاي‌ رمزي‌ به‌ كيفيّت‌ ارتباط‌ آنها با اشياء و يا با حيوانات‌ است‌. مثلاً در خواب‌ مي‌بيند كه‌ درخت‌ خانه‌اش‌ گل‌ و ميوه‌ داده‌ است‌. خود او یا مُعبّری دیگر تعبير مي‌كند كه‌ صاحب‌ فرزندي‌ مي‌شود. و شايد خداوند يك‌ چنين‌ خوابهاي‌ سمبليك‌ و رمزي‌ براي‌ پادشاهان‌ و يا كساني‌ كه‌ عقيده‌ به‌ خدا ندارند به وجود مي‌آورد، آنها را به‌ كاهنان‌ و پيشوايان‌ مذهبي‌ محتاج‌ مي‌كند تا از مسير همين‌ احتياج‌ شايد كه‌ تحّولي‌ در فكر آنها پيدا شود و به‌ خداي‌ خود معتقد شوند، و يا اينكه‌ حجّت‌ بر آنها تمام‌ گردد كه‌ شما را از در و ديوار طبيعت‌ صدا زدند وليكن‌ بي‌اعتنايي‌ كرديد و جواب‌ نداديد. اين‌ كليت‌ ندارد كه‌ گفته‌ شد خوابهاي‌ سمبليك‌ و رمزي‌ مخصوص‌ كساني‌ است‌ كه‌ فكر و عقيدة‌ آنها به‌ خدا آشنا نيست‌ بلكه‌ خداوند متعال‌ با بسياري‌ از مذهبي‌ها و يا پيغمبران‌ هم‌ به‌ شكل‌ يك‌ چنين‌ خوابهايي‌ تماس‌ پيدا مي‌كند تا آنها وادار به‌ تحقيق‌ و فعّاليّت‌ شوند، و آينده‌اي‌ كه‌ در انتظار آنها هست‌ بيشتر و بهتر در فكر آنها تمركز پيدا كند.

سئوال‌ 9- چرا هميشه‌ صحنة‌ رؤياها پس‌ از خواب‌ يادمان‌ نمي‌آيد و فراموش‌ مي‌شود. در حالي‌ كه‌ رؤيا پيامش‌ براي‌ انسان‌ است‌ و انسان‌ مي‌خواهد هدايت‌ بشود؟

جواب‌ 9- فراموشی بعضی از رؤیاها:

اولاً همیشه خوابها جنبة‌ هدايتي‌ ندارد و نظر خداوند اين‌ نبوده‌ كه‌ انسان‌ را به‌ مسئله‌اي‌ از مسائل‌ زندگي‌ هدايت‌ كند؛ گاهي هم هدف خدا هدايت است كه‌ در اين‌ صورت‌ خواب‌ها به‌ كيفيتي‌ به وجود مي‌آيد كه‌ در ذهن‌ انسان‌ بماند و به‌ مسائلي‌ كه‌ خدا خواسته‌ است‌ هدايت‌ شود. حكمت‌ خواب‌ و خواب‌ ديدن‌ بيشتر به‌ اين‌ منظور پيدا مي‌شود كه‌ به‌ انسانها بفهماند كه‌ تمام‌ وجود تو و موجوديت‌ تو همين‌ بدن‌ نيست‌ بلكه‌ تو اي‌ انسان‌ وجود ديگري‌ غير از بدن‌ هستي‌ و اين‌ بدن‌ لباسي‌ است‌ كه‌ به‌ قامت‌ تو پوشيده‌ شده‌ است‌. و ديگر حكمت‌ خواب‌ اين‌ است‌ كه‌ نمونه‌اي‌ از عالم‌ مرگ‌ و آخرت‌ باشد و انسان‌ يقين‌ پيدا كند كه‌ اگر بدن‌ او بميرد و يا بخوابد خود او نمرده‌ است‌. در عالم‌ خواب‌ رابطة‌ وجودي‌ انسان‌ يعني‌ خوديّت‌ او كه‌ همان‌ سازمان‌ نفس‌ و روح‌ است‌ از اين‌ بدن‌ قطع‌ مي‌شود؛ با چشم‌ بدن‌ و ساير اعضاي‌ بدن‌ فعاليت‌ نمي‌كند. چون‌ حكمت‌ خواب‌ بيشتر براي‌ آشنايي‌ انسان‌ به‌ خوديت‌ خود اوست‌ خيلي‌ خوابها به‌ همين‌ منظور پيدا مي‌شود كه‌ فقط‌ خواب‌ و خواب‌ ديدن‌ باشد نه‌ اينكه‌ به‌ چيزي‌ هدايت‌ شود.

سئوال‌ 10- آيا شما خودتان‌ خواب هاي‌ تله‌پاتي‌ و خبر از راه‌ دور داشته‌ايد؟

جواب‌ 10- خواب ها بيشتر به‌ همين‌ منظور پيدا مي‌شود كه‌ انسان‌ تا اندازه‌اي‌ از مقدرات‌ خود و يا ديگران‌ آگاهي‌ پيدا كند. براي‌ خود من‌ هم‌ چنين‌ خوابهائي‌ اتفاق‌ افتاده، مخصوصاً در اطراف‌ ازدواج،‌ كه‌ با چه‌ كسي‌ ازدواج‌ كنم‌ و يا اينكه‌ آيندة‌ زندگي‌ من‌ چه‌ خواهد بود. و يا اساتيد و ائمه‌ را در عالم‌ خواب ببينم‌ كه‌ به‌ من‌ چيزي‌ تعليم‌ مي‌دهند. و از اين‌ قبيل‌ خوابهايي‌ داشته‌ام‌ كه‌ با همين‌ خوابها به‌ بعضي‌ علوم‌ و مسائل‌آگاهي‌ پيدا كرده‌ام‌.

سئوال‌ 11- آيا شما خودتان‌ «خوابهاي‌ آينده‌ بين‌» ديده‌ايد كه‌ در آينده‌، آن‌ صحنه‌ اتفاق‌ افتاده باشد؟

جواب‌ 11- تحقق رؤیاها:

آري‌ من‌ دربارة‌ ازدواجم‌ و آينده‌ام‌ خوابي‌ ديده‌ام‌ كه‌ همان‌ شده‌ است‌. مثلاً آنجا كه‌ مردد بوده‌ام‌ كه‌ از اين‌ دو زن‌ كدام‌ يك‌ را خواستگاري‌ كنم‌، آن‌ نفر مطلوب‌ و مرغوب‌ در عالم‌ خواب‌ به‌ من‌ نمودار شده‌ است‌ و يا آنجا كه‌ مردد بوده‌ام‌ كه‌ زندگي‌ من‌ به‌ همين‌ شكل‌ مي‌ماند و يا تحوّل‌ ديگري‌ پيدا مي‌ كند آن‌ تحول‌ و تغيير در عالم‌ خواب‌ به‌ من‌ نمودار شده‌ و دانسته‌ام‌ كه‌ وضع‌ موجود زندگي‌ من‌ تغيير مي‌كند، و همان‌ شده‌ است‌ كه‌ در خواب‌ ديده‌ام‌.

سئوال‌ 12- كابوسها در رؤياي‌ خواب‌ براي‌ چيست‌ و چه‌ نقشي‌ دارند؟ آيا كابوسها به‌ حال‌ انسان‌ مفيدند يا مضرّ؟

جواب‌ 12- فرق کابوس و رؤیا:

كابوسها به‌ معني‌ خوابهاي‌ وحشتناك‌ هم‌ از نوع‌ خوابهاي‌ معمولي‌ هستند كه‌ خداوند گاهي‌ انسان‌ را متوجه‌ خطري‌ در آينده‌ مي‌كند تا براي‌ استقبال‌ از خطر در بينندة‌ خواب‌ آمادگي‌ به وجود آيد و يا اينكه‌ به‌ راههاي‌ علاجي‌ و استعلاجي‌ كه‌ از آن‌ جمله‌ پناهندگي‌ به‌ خداوند متعال‌ است‌ متوسّل‌ شود. و گاهي‌ هم‌ خوابهاي‌ وحشتناك‌ به‌ منظور اينكه‌ خوابي‌ باشد و انسان‌ وحشت‌ پيدا كند نمودار مي‌شود، و ذهنيّتي‌ باشد كه‌ براي‌ انسان‌ در عالم‌ خواب‌ نمودار مي‌شود. خوابهاي‌ وحشتناك‌ هم‌ مانند خوابهاي‌ اميدبخش‌ است‌ جز اينكه‌ براي‌ بينندة‌ خواب‌ وحشت‌آور است‌. نفع‌ و ضرر اين‌ خوابها در حكمت‌ خدا مانند نفع‌ و ضرر خوابهاي‌ ديگر است‌ كه‌ اگر آنچه‌ در عالم‌ خواب‌ ديده‌ است‌ واقعيت‌ داشته‌ باشد خود را براي‌ برخورد با آن‌ آماده‌ مي‌كند؛ اگر مصيبت‌ در حالي‌ عارض‌ شود كه‌ انسان‌ خود را آماده‌ كرده‌ است‌ بهتر است‌ كه‌ غفلتاً و بدون‌ آمادگي‌ اتفاق‌ افتد.

سئوال‌ 13- نظرتان‌ در مورد ناخودآگاهی هاي‌ قومي‌ و سمبل هاي‌ قومي‌ كه‌ «ابن‌ سيرين،‌ و يونگ‌» به‌ آن‌ تكيه‌ دارند چيست‌؟ ديدگاه‌ اسلام‌ نسبت‌ به‌ عقايد «يونگ‌» چيست‌؟

جواب‌ 13- تفاوت نظریۀ بعضی دانشمندان در بارۀ رؤیا با نظر اسلام:

ناخودآگاهي هاي‌ قومي‌ براساس‌ اختلاف‌ علم و عقيدۀ‌ اقوام‌ مختلف‌ است‌ كه‌ هر كدام‌ از آنها فرهنگ‌ خاصي‌ دارند، و چيزهاي‌ مخصوصي‌ را سمبل‌ فرهنگ‌ خود قرار داده‌اند، مانند پرچم‌ها و شعارها كه‌ هر قومي‌ براساس‌ فرهنگ‌ خود چيزي‌ را مانند آتش‌ و يا خوشه‌ و يا ستاره‌ سمبل‌ قرار داده‌ و به‌ آن‌ فال‌ زده‌اند. آن‌ قوم‌ سرنوشت‌هاي‌ خود را مربوط‌ به‌ ستاره‌ها مي‌دانند و قوم‌ ديگر مربوط‌ به‌ خوشه‌ و كشاورزي‌ و آن‌ ديگران‌ به‌ دامداري‌ و امثال‌ آن‌. راهنمايي‌ها در عالم‌ خواب‌ براساس‌ همان‌ چيزي‌ است‌ كه‌ در ذهن‌ اقوام‌ شاخص‌ شده‌ است،‌ كه‌ مثلاً اگر پرچم‌ آنها داس‌ و چكش‌ است‌ در عالم‌ خواب‌ مي‌بيند كه‌ داس‌ و چكش‌ شكسته‌ است‌. و اما براساس‌ نظرية‌ «يونگ»‌ كه‌ خوابها يك‌ شعور روحي‌ است‌ كه‌ از روح‌ كلي‌ و يا رب‌النوع‌ روح‌ به‌ انسان‌ القاء مي‌شود، تا اندازه‌اي‌ به‌ حقيقت‌ نزديك‌ است‌. اسلام‌ هم‌ خوابها را يك‌ شعور روحي‌ مي‌داند كه‌ به‌ ارادة‌ خداوند متعال‌ به‌ روح‌ انسان‌ القاء مي‌شود، و ممكن‌ است «يونگ»‌ اين‌ روح‌ جزئي‌ را شعاعي‌ و جزئي‌ از روح‌ كلي‌ بداند و اينطور فكر كند كه‌ روح‌ كلي‌، خداي‌ عالم‌ است‌ و همان‌ روح‌ كلي‌ به‌ ارواح‌ جزئي‌ شعور و ادراك‌ مي‌دهد؛ مانند اقيانوس‌ها كه‌ با بخارها و باران‌های خود زمين‌ها را آبياري‌ مي‌كنند؛ و لازمة‌ اين‌ عقيده‌ اين‌ است‌ كه‌ روح‌ كلي‌ خداست‌. وليكن‌ اسلام‌ كل‌ روح‌ و روح‌ كلي‌ را مخلوق‌ خدا مي‌داند، وليكن‌ از نظر اين‌ كه‌ لطيفه‌اي‌ پاك‌ و مجرد است‌ و از جنس‌ ماده‌ و ماديات‌ نيست‌ خداوند آن‌ روح‌ را مَركَبِ پيام‌ خود قرار مي‌دهد و آنچه‌ مي‌خواهد به‌ قلب‌ انسان‌ مخابره‌ مي‌كند وليكن‌ حقيقت‌ِ وجود خدا از جنس‌ِ روح،‌ و روح‌ از جنسِ‌ وجودِ خدا نيست‌.

سوال‌ 14- ديدگاه‌ اسلام‌ نسبت‌ به‌ تعبيرات‌ «فرويد» چيست‌؟

جواب‌ 14- و اما تعبير «فرويد» كه‌ خواب‌ را يك‌ ضمير باطن‌ مي‌داند، آن‌ هم‌ يك‌ اقتضائي‌ كه‌ از شهوت‌ و غضب‌ و ساير اميال‌ و غريزه‌ها نشأت‌ گرفته‌ باشد، و عقيده‌ دارد كه‌ كلّية‌ اميال‌ و آرزوها در وجود انسان‌ نهفته‌ است‌ و براساس‌ اقتضاها و عوامل‌ خارجي،‌ ناخودآگاه‌ و يا از مسير تفكر، و از آن‌ جمله‌ عالم‌ خواب‌ و رؤيا، آن‌ آرزوهاي‌ مكتوم‌ و مستور بروز مي‌كند. ( به نظر او )در واقع‌ اميال‌ و آرزوها مسائلي‌ است‌ كه‌ انسان‌ را مي‌خواهد به‌ اوج‌ عظمت‌ و ترقّي‌ برساند و اين‌ طبيعت‌ تنگ‌ دنيا و يا عوامل‌ و موانع‌ اجتماعي‌ آن‌ آرزوها را مكتوم‌ نگه‌ مي‌دارد و سركوب‌ مي‌كند، مانند مرغي‌ در قفس‌ كه‌ مي‌خواهد پرواز كند و قفس‌ مانع‌ پرواز مي‌شود. اين‌ اميال‌ و آرزوها، يا به‌ تعبير ديگر غريزه‌ها و اقتضاها كه‌ از خلقت‌ و خون‌ انسان‌ نشأت‌ مي‌گيرد ضمن‌ يك‌ عوامل‌ و عوارضي‌ از خارج‌ بروز مي‌كند؛ مانند شهوت‌ جواني‌ كه‌ در خون‌ و اعصاب‌ او مستور است‌ و به‌ محض‌ برخورد با همجنس‌ خود بروز مي‌كند و يا نيروي‌ غضب‌ كه‌ مكتوم‌ است‌ و بر اثر عوامل‌ غضب‌ آشكار مي‌شود، خواب‌ هم‌ يكي‌ از عواملي‌ است‌ كه‌ همين‌ اميال‌ و غرائز مكتوم‌ را بروز مي‌دهد و او را به‌ سوي‌ مقاصد مطلوب‌ و يا مبغوض‌ جهت‌ مي‌دهد. اين‌ فرضيه‌ هم‌ از نظر اين كه‌ وجود انسان‌ مبدأ و منبع‌ تمامي‌ اقتضاها و آرزوها و هدفهايي‌ كه‌ بايستي‌ داشته‌ باشد هست‌ درست‌ است‌. زيرا وجود ما مركز تمامي‌ آرزوهايي‌ است‌ كه‌ الان‌ موجود است‌ و يا در آينده‌ پيدا خواهد شد. يكي‌ از عوامل‌ بروز دهندة‌ آنها خواب‌ است،‌ كه‌ ما مي‌گوئيم‌ اين‌ آگاهي‌ها هدايت‌ خداست‌ و فرويد مي‌گويد ضمير باطن‌ است‌ كه‌ ناخودآگاه‌ منشاء آگاهي‌ شده‌ است‌.

 فرضيه‌هاي‌ فرويد در بيان‌ اين‌ حقيقت‌ كه‌ وجود انسان‌ مركز تمامي‌ اقتضاها و خاصيتها و آگاهي‌ هائي‌ است‌ كه‌ در آينده‌ به وجود مي‌آيد درست‌ است‌. و شايد ما مي‌توانيم‌ اين‌ فرضيه‌ را در آيه‌اي‌ از آيات‌ قرآن‌ ببينيم‌، آنجا كه‌ خداوند مي‌فرمايد: "اِنّا خَلَقْنا الاِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمشاجٍ نَبْتَليهِ فَجَعَلْناهُ سَميعاً بَصيرا"(دهر، 2) يعني‌ ما انسان‌ را از نطفه‌اي‌ كه‌ مخلوط‌ به‌ همه‌ چيز است‌ آفريديم‌ و بعد او را در معرض‌ ابتلائات‌ و آزمايشها قرار داديم‌ تا بالاخره‌ او را به‌ شنوايي‌ و بينائي‌ رسانيديم‌. در اين‌ آية‌ شريفه‌ هر دو فرضية‌ فرويد مطرح‌ شده‌ است‌. فرضيه‌ اول‌ ضمير باطن‌ و يا غريزه‌ها و خاصيتها كه‌ در باطن‌ انسان‌ تمركز يافته‌ است‌. فرضية‌ دوم‌ اينكه‌ عوامل‌ خارجي‌ از آنجمله‌ خواب‌، اين‌ ضمير باطن‌ را بروز مي‌دهد. خداوند در قسمت‌ اول‌ از اين‌ آية‌ شريفه‌ كه‌ مي‌گويد "انسان‌ را از نطفة‌ مخلوط‌ به‌ همه‌ چيز آفريديم‌" فرضية‌ اول‌ فرويد را گزارش‌ مي‌دهد زيرا همان‌ مواد و عناصر مختلفي‌ كه‌ در نطفه‌ تمركز يافته‌ و منشاء رويش‌ و پيدايش‌ اميال انسان‌ مي‌شود، همان‌ ضمير باطن‌ است‌. تقريباً وجود انسان‌ مانند قطعه‌ زميني‌ است‌ كه‌ در آن‌ ميليونها ميليون‌ بذر درخت‌ و زراعت‌ كاشته‌ شده‌ است‌ كه‌ در آينده،‌ عوامل‌ طبيعي‌ آنها را مي‌روياند. و قسمت‌ دوم‌ فرضية‌ فرويد كه‌ مي‌گويد عوامل‌ خارجي‌ و از آنجمله‌ خواب‌ ضمير باطن‌ را آشكار مي‌كند در قسمت‌ دوم‌ از اين‌ آية‌ شريفه‌ نهفته‌ شده‌ است‌ كه‌ مي‌فرمايد "انسان‌ را در معرض‌ آزمايش‌ و ابتلائات‌ قرار مي‌دهيم‌ و او را به‌ شنوائي‌ و بينائي‌ مي‌رسانيم"‌. ابتلائات،‌ همين‌ حوادث‌ و از آن‌ جمله‌ خواب‌ است كه‌ ضمير باطن‌ را آشكار مي‌كند.

نقصي‌ كه‌ در فرضية‌ فرويد هست‌ شايد همين‌ مسئله‌ باشد كه‌ او مي‌گويد تمامي‌ پديده‌هاي‌ وجودي‌ يا ضمير باطن‌ بر پاية‌ شهوت‌ استوار شده‌ و از مسير شهوت‌ بروز مي‌كند. اگر همين‌ شهوت‌ را عامل‌ اصلي‌ ب‌داند از يك‌ بعد به‌ مسئله‌ نگاه‌ كرده‌ است‌. البته‌ تمامي‌ غريزه‌ها و يا همان‌ ضميرهاي‌ باطن‌ كه‌ در وجود انسان‌ نهفته‌ است‌ هر كدام‌ جنس‌ خود را مي‌خواهد و مي‌طلبد و از مجموعة‌ اين‌ تمايلات،‌ غريزة‌ شهوت‌ و اشتهاء بروز مي‌كند و تمايل‌ جنسي‌ در انسان‌ به وجود مي‌آيد، كه‌ شاخص‌ِ آن‌، زن و مرد و ازدواج‌ است‌، و در حاشية‌ اين‌ تمايل‌ جنسي،‌ تمايل‌ به‌ هر ماده‌ و جنسي‌ از خوردنيها و آشاميدنيها و پوشيدنيها و حب‌ جاه‌ و مقام، همة‌ اينها از تمايلات‌ و يا شهوت‌ بروز مي‌كند. و در برابر قوة‌ شهوت،‌ نيروي‌ غضب‌ هم‌ وجود دارد، كه‌ به‌ تعبير ديگر از اين‌ دو، به‌ قوة‌ جاذبه‌ و دافعه‌ تعبير مي‌كنند؛ يعني‌ هر غريزه‌اي‌ كه‌ از مادة‌ مخصوصي‌ سرچشمه‌ مي‌گيرد جنس‌ خود را مي‌طلبد، كه‌ ما از اين‌ طلبيدن‌ به‌ شهوت‌ و يا جاذبه‌ تعبير مي‌كنيم‌؛ و به‌ همان‌ ميزان‌ كه‌ آن‌ عنصر جنس‌ خود را مي‌طلبد، ناجنس‌ و ناملايم‌ به‌ خود را دفع‌ مي‌كند و ما از اين‌ دفع‌، تعبير به‌ غضب‌ و دافعه‌ مي‌كنيم‌. پس‌ ما مي‌توانيم‌ بگوييم‌ كه‌ دو نيروي‌ شهوت‌ و غضب‌ هر كدام‌ شجره‌اي‌ در وجود ما هستند كه‌ به‌ ميليونها شاخه‌ و برگ‌ و ثمره‌ تقسيم‌ مي‌شوند و از هر شاخه‌اي‌ و فرعي‌ خاصيّت‌ و اقتضائي‌ به وجود مي‌آيد و تمامي‌ اين‌ خاصيتها مجموعة‌ علم‌ و دانشي‌ است‌ كه‌ در وجود انسان‌ تمركز پيدا مي‌كند؛ و خداوند در آية‌ شريفه‌ مي‌فرمايد كه‌ ما در انتها از آن‌ نطفه‌ كه‌ بذر وجود انسان‌ است‌ شنوايي‌ و بينائي‌ به وجود مي‌آوريم‌.‌‌ شنوايي‌ و بينائي‌ همان علم‌ و دانش‌ است‌ كه‌ انسانها در طول‌ مدت‌ عمر از مسير حوادث‌ و تفكرات‌ به‌ آن‌ مي‌رسند.

سئوال‌ 15- چگونه‌ مي‌توان‌ به‌ فن‌ تعبير رؤيا دست‌ يافت‌؟ راههاي‌ رسيدن‌ به‌ علم‌ تعبير رؤياي‌ خواب‌ چيست‌؟ چه‌ مسائلي‌ را بايد در نظر گرفت‌؟ لطفاً توضيح‌ دهيد.

جواب‌ 15- فن تعبیر رؤیا:

تعبير رؤياها از نوع‌ استخاره‌ و تفأل‌ است‌ كه‌ بيشتر امري‌ است‌ ذوقي،‌ و شايد مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ عنايتي‌ مي‌باشد. از نظر فرمولي‌ و قاعده‌اي‌ بايستي‌ بگوييم‌ كه‌‌ اشياء اعم از جمادات‌ و نباتات‌ و حيوانات‌ هر كدام‌ سمبلي‌ هستند كه‌ نمونه‌اي‌ در زندگي‌ انسانها و يا مقدّرات‌ آنها دارند. مثلاً كسي‌ كه‌ خواب‌ ببيند‌ بُزي‌ خريده‌ يا ميشي‌ خريده‌ است‌ تعبير كنندگان‌ مي‌گويند با زني‌ ازدواج‌ خواهي‌ كرد كه‌ نجيب‌ باشد يا نانجيب‌، يعني‌ بز نمونة‌ زن‌ نانجيب‌ است‌ و ميش‌ نمونة‌ زن‌ نجيب‌. يا كسي‌ در خواب‌ مي‌بيند درختي‌ كاشته‌ و به‌ ثمر رسيده‌، و يا در خواب‌ ببيند ميوه‌اي‌ و يا شاخه‌اي‌ از درخت‌ ساقط‌ شده،‌ تعبير كنندگان‌ درخت‌ را نمونة‌ شجرة‌ زندگي‌ مي‌دانند. مي‌گويند زندگي‌ تو به‌ ثمر مي‌رسد، فرزندان‌ خوبي‌ براي‌ تو پيدا مي‌شوند و يا فرزندي‌ از فرزندانت‌ از دنيا مي‌رود و يا اينكه‌ موجودي‌ بي‌خاصيت‌ مي‌شود.‌ و از اين‌ قبيل.‌ مانند حضرت‌ يوسف‌ كه‌ گاو و خوشه‌ را سمبل‌ سال‌ و ماه‌ فراوان‌ و يا خشك‌ قرار داد و خواب‌ را تعبير كرد. بيشتر تعبيرات‌ خواب‌ يك‌ مسائل‌ ذوقي‌ مربوط‌ به‌ فراست‌ تعبير كنندة‌ خواب‌ است‌. و مي‌شود از نمونه‌‌ خوابهائي‌ كه‌ در تاريخ‌ واقع‌ شده‌ و تعبير شده‌ است‌ تا اندازه‌اي‌ يك‌ قاعدة‌ سمبليك‌ استكشاف‌ كرد كه‌ هر چيزي‌ نمونة‌ چيست‌ تا انسان‌ بتواند اشيائي‌ را كه‌ در خواب‌ نمودار مي‌شود به‌ اشخاص‌ تعبير كند. بايستي‌ در تعبير خواب‌ ذهنيّت‌ و وضعيت‌ كسي‌ را كه‌ خواب‌ ديده،‌ و مسائل‌ فرهنگي‌ او كه‌ چه‌ چيزي‌ را نمونة‌ چيزي‌ ديگر مي‌داند در نظر گرفت‌ كه‌ بيشتر، تمامي‌ اين‌ مسائل‌ به‌ ذوق‌ و فراست‌ مربوط‌ مي‌شود.

سئوال‌ 16- آداب‌ بهداشتي‌ و رعايت‌ دستورات‌ اسلامي‌ در اطاق‌ خواب‌، هنگام‌ خوابيدن‌،‌ وضعيت‌ فيزيكي‌ و حالت‌ خوابيدن‌، رختخواب‌ و غيره‌ و خوابيدن‌ تا موقع‌ بيدار شدن‌ چيست‌؟

جواب‌ 16- آداب بهداشتی قبل از خواب:

اولاً دين‌ مقدس‌ اسلام‌ تمام‌ كارها و خاصيتهاي‌ فيزيكي‌ و شيميايي‌ و دوا داروها و همة‌ اينها را به‌ مشيت‌ خدا مربوط‌ مي‌كند و مشيت‌ خدا را حاكم‌ بر تمام‌ خاصيتها و اقتضاها مي‌داند، و در عين‌ حال‌ دوا داروها را مانند كودي‌ مي‌داند كه‌ پاي‌ درخت‌ و زمين‌ زراعتي‌ ريخته‌ مي‌شود، كه‌ باز يگانه‌ عاملي‌ كه‌ آن‌ كودها را تبديل‌ به‌ برگ‌ و ميوه‌ مي‌كند خداوند متعال‌ است‌. وليكن‌ خداوند متعال‌ در سنت‌ حكيمانه‌ خودش‌ براي‌ پيشرفت‌ و پيشبرد علم‌ و دانش‌ و تكامل‌ انسان‌، طبيعت‌ را همچون‌ كوچه‌ باغي‌ قرار داده‌ تا از اين‌ كوچه‌ باغ‌ مردم‌ را به‌ باغ‌ بهشت‌ برساند. يعني‌ در مسير زندگي‌ مردم‌ به‌ بعضي‌ گياهها و ميوه‌ها خاصيتهائي‌ داده‌ كه‌ انسان‌ از آن‌ گياه‌ها دوا دارو مي‌سازد، و اگر هم‌ انسان‌ در انتخاب‌ دوا دارو اشتباه‌ كند خداوند متعال‌ براي‌ تشويق‌ بيشتر انسان‌ باز هم‌ به‌ آن‌ دوا داروها و معالجه‌ها گرچه‌ اشتباه‌ باشد بركت‌ و خاصيت‌ مي‌دهد. از اين‌ رو ائمة‌ اطهار (ع‌) در يك‌ قسمت‌ از تعليمات‌ و راهنمائي‌هاي‌ خود دستورات‌ بهداشتي‌ پرفايده‌اي‌ داده‌اند كه‌ خاصيت‌ آن‌ دستورات‌ پيشگيري‌ از امراض‌ است‌. ائمة‌ اطهار (ع‌) در طبابت‌ خود مسائلی‌ را به‌ عنوان‌ اصول‌ بهداشت تقديم‌ نموده‌اند كه‌ اگر آن‌ اصول‌ رعايت‌ شود مرض‌ به‌ سراغ‌ انسان‌ نمي‌آيد. بعضي‌ از آن‌ اصول‌ مربوط‌ به‌ كيفيّت‌ غذا خوردن‌ است‌ و بعضي‌ مربوط‌ به‌ غذاهايي‌ كه‌ در فصول‌ و ماهها انتخاب‌ مي‌شود، بعضي‌ مربوط‌ به‌ خواب‌ و استراحت‌ و بعضي‌ مربوط‌ به‌ رابطة‌ زن‌ و شوهر، و دنبالة‌ همة‌ اين‌ دستورات،‌ تأثير و تأثّر دواها و غذاها را به‌ مشيّت‌ خدا مربوط‌ كرده‌اند و چنين‌ وانمود كرده‌اند كه‌ ظهور مرضها و كسالتها در وجود انسان‌ ابتلائي‌ و يا انتقامي‌ است‌. ابتلاء به‌ معناي‌ اينكه‌ خداوند گاهي‌ نعمتي‌ مانند سلامتي‌ بدن‌ و امنيت‌ و يا مال‌ و ثروت‌ را از جامعه‌ و يا انسان‌ سلب‌ مي‌كند تا انسان‌ با سلب‌ اين‌ نعمت‌ به‌ نعمتهاي‌ خدا آشنايي‌ پيدا كند و قدر نعمتها را بداند و براي‌ خود حفظ‌ كند. زيرا گفته‌اند: "يُعْرَفُ الْاَشياءُ بِاضْدادِها" يعني‌ هر چيزي‌ با ضد خودش‌ شناخته‌ مي‌شود. مثلاً ضد سلامتي‌ مرض‌ است‌. براي‌ اينكه‌ خداوند انسان‌ را قدردان‌ نعمت‌ سلامتي‌ كند او را به‌ مرض‌ مبتلا مي‌كند. يك‌ چنين‌ امراضي‌ به‌ تقدير خدا پيدا مي‌شود گرچه‌ انسان‌ قواعد بهداشت‌ و دستورات‌ طب‌ را خيلي‌ رعايت‌ كند. راه‌ اينكه‌ خداوند انسان‌ را به‌ ضد نعمت‌ مبتلا نكند اين‌ است‌ كه‌ نعمتهايي‌ را كه‌ خداوند به‌ او داده‌ از خدا بداند و غرور پيدا نكند كه‌ من‌ هستم‌ چنين‌ و چنان‌، به‌ ثروت‌ رسيده‌ام‌، يا به‌ قوّت‌ و سلامتي‌ رسيده‌ام‌. ديگر اين كه‌ از نعمتهايي‌ كه‌ در اختيار دارد بهره‌اي‌ به‌ بندگان‌ خدا برساند. اين‌ دو عمل‌ يعني‌ نعمتها را از خدا دانستن‌ و شكر آن‌ را بجا آوردن‌ و بهره‌ رساني‌ به‌ بندگان‌ خدا و عقب‌ افتادگان،‌ باعث‌ مي‌شود كه‌ خداوند امراض‌ ابتلائي‌ را از او بردارد. و بعضي‌ امراض‌ هم‌ جنبة‌ انتقامي‌ دارد كه‌ گاهي‌ انسان‌ به‌ بندگان‌ خدا ظلم‌ مي‌كند يا به‌ آنها فخر مي‌فروشد و آنها را تحقير مي‌كند. و يا حقوق‌ مسلّم‌ الهي‌ را مانند حقوق‌ والدين‌ و حق‌ ائمة‌ اطهار (ع‌) را ضايع‌ مي‌گذارد كه‌ در اين‌ صورت‌ خداوند او را به‌ مرضهاي‌ انتقامي‌ مبتلا مي‌كند مرضهايي‌ مانند جنون‌ و برص‌ و جذام‌ و يا حوادث‌ ناگهاني‌ ديگر كه‌ او را به‌ كوري‌ و فلج‌ مبتلا مي‌سازد. راه‌ جلوگيري‌ از اينگونه‌ مرضهاي‌ انتقامي‌ رعايت‌ حقوق‌ خدا و پيشوايان‌ دين‌ و رعايت‌ حق‌ پدر و مادر وصلة‌ رحم‌ است‌.

و اما اصول‌ بهداشتي‌ اسلام‌ كه‌ در طب‌ ائمة‌ اطهار (ع‌) به‌ آن‌ سفارش‌ شده‌ است‌: يكي‌ اصلِ‌ كار كردن‌ و كار زدن‌ بدن‌ و يا ورزش‌ است‌ كه‌ در لسان‌ ائمه‌ به‌ كلمة‌ "رياضت‌" تعبير شده‌. دستور اوليه‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان ساعتهايي‌ را به‌ كارهائي‌ مشغول‌ شود که در عين‌ حال‌ كه‌ كار توليدي‌ است‌ ورزش‌ بدن‌ هم‌ باشد. مانند كشاورزي‌ و باغداري‌، بنايي‌ و معماري‌ و كارهايي‌ از اين‌ قبيل‌ كه‌ باعث‌ جنبش‌ و استحكام‌ عضلات‌ مي‌گردد. و اگر انسان‌ به‌ كارهايي‌ مشغول‌ است‌ كه‌ نمونة‌ ورزش‌ نيست‌ مانند نويسندگي‌ و كارهايي‌ از اين‌ قبيل‌ كه‌ بدن‌ را نمي‌جنباند و فعاليت‌ نمي‌دهد، ائمه‌ سفارش‌ كرده‌اند كه‌ حتماً بين‌ طلوعين‌ را در هر جا كه‌ هست‌ قدري‌ به‌ ورزش‌ و پياده‌روي‌ مشغول‌ باشد. پياده‌روي‌ بين‌ طلوعين‌ و يا ورزش‌ بين‌ طلوعين‌ فصل‌ معيني‌ ندارد مگر در جاهاي‌ كه‌ هوا بسيار گرم‌ است‌، كه‌ در گرمي‌ هوا دستور داده‌اند از ورزشها و فعاليتّهاي‌ بدني‌ كم‌ كنند. در فصل‌ زمستان‌ و ايامي‌ كه‌ هوا سرد است‌ ورزش‌ بدن‌ را چه‌ ضمن‌ كار باشد و چه‌ ورزش،‌ سفارش‌ كرده‌اند و بهترين‌ ورزش‌ را پياده‌روي‌ مي‌دانند.

و اما دستور انتخاب‌ غذا: خيلي‌ زياد به‌ بهره‌ برداري‌ از نمك‌ سفارش‌ كرده‌اند و دستور كلي‌ داده‌اند كه‌ سفرة‌ خود را به‌ كمي‌ نمك‌ افتتاح‌ كنيد و به‌ كمي‌ نمك‌ هم‌ خاتمه‌ دهيد. نمك‌ را در بعضي‌ از دستورات‌ طبي‌ خودشان‌ ترياق‌ اكبر(‌ ضد سمومات‌ و ميكربها و عفونتها ) ناميده‌اند. و بعضي‌ اطباء تجربه‌ كرده‌اند كه‌ ابتدا به نمك‌ ماية‌ فعاليت‌ ذائقه‌ و خروج‌ بزاق‌ مي‌شود كه‌ در هضم‌ غذا خيلي‌ مؤثر است‌ و ختم‌ به‌ نمك‌ هم‌ باعث‌ مي‌شود كه‌ اگر ميكربي‌ در غذا و يا بين‌ دندان‌ها باشد كشته‌ مي‌شود و از بين‌ مي‌رود. و در ترشحات‌ معده‌ هم‌ بسيار نافع‌ و مفيد است‌.

ديگر اينكه‌ به‌ جويدن‌ غذا خيلي‌ اهميت‌ داده‌اند. دستور داده‌اند كه‌ لقمه‌ها را كوچك‌ برداريد و زيادتر بجويد. آنرا بلع‌ نكنيد كه‌ اين‌ جويدن‌ كار معده‌ را آسان‌ مي‌كند، و اگر فعاليت‌ معده‌ آسان‌ باشد در غذاها عفونت‌ پيدا نمي‌شود و گوارش‌ آن‌ خيلي‌ سهل‌ و آسان‌ است‌.

ديگر اينكه‌ به‌ كم‌ خوري‌ خيلي‌ سفارش‌ كرده‌اند. بطور كلي‌ دستور داده‌اند كه‌ تا اشتهاء پيدا نكني‌ غذا نخوري‌. و پيش‌ از احساس‌ سيري‌ كنار بروي‌. زيرا احساس‌ سيري‌ به‌ اين‌ نيست‌ كه‌ غذاي‌ بيشتر در معده‌ تراكم‌ پيدا كند بلكه‌ به‌ اين‌ است‌ كه‌ دستگاه‌ گوارش‌ فعاليت‌ كند و غذا را جلب‌ و جذب‌ نمايد. غذا وقتي‌ جذب‌ مي‌شود به دنبالة‌ آن‌ سيري‌ احساس‌ مي‌گردد، و از خوردن‌ غذا تا جذب‌ غذا فاصله‌ است.‌‌ انسان‌ خيال‌ مي‌كند سير نشده‌ است‌، بيشتر و بيشتر مي‌خورد و بار معده‌ را سنگين‌ مي‌كند.

دیگر اين كه‌ در فصول‌ مختلف‌ غذاهاي‌ مختلفي‌ را و مخصوصاً گوشتهاي‌ مختلفي‌ را سفارش‌ كرده‌اند. در فصل‌ تابستان‌ و گرما گوشت‌ بز و يا بزغالة‌ جوان‌(كم‌ چربي‌). در فصل‌ سرما گوشتهاي‌ سنگين‌تر و چربي‌دار. گوشت‌ گوسفندهاي‌ دو ساله‌ يا سه‌ ساله،‌ و يا گاو و گوساله‌. و سفارش‌ كرده‌اند كه‌ در خوردن‌ گوشت‌ افراط‌ نكنيد. طوري‌ نباشد كه‌ شبانه‌روزي‌ چند مرتبه،‌ بلكه‌ چهل‌ و هشت‌ ساعت‌ يكمرتبه،‌ و اگر بيست‌ و چهار ساعت‌ يكمرتبه‌ است‌ كمتر خورده‌ شود. نان‌ گندم‌ و گوشت‌ گوسفند را غذاهاي‌ اصلي‌ دانسته‌اند. خوردن‌ شير و عسل‌ را شفابخش‌ دانسته‌اند.

و اما مسئلة‌ خواب‌: اولاً خواب‌ را مانند غذا چنين‌ دستور داده‌اند كه‌ در موقع‌ احساس‌ نیاز باشد. اگر در حالی كه‌ او را خواب‌ نمي‌گيرد به‌ رختخواب‌ برود يك‌ استراحت‌ بدون‌ دلیل‌ است‌ كه‌ چندان‌ گوارا نيست‌. خيلي‌ سفارش‌ كرده‌اند كه‌ خواب‌ خود را بيشتر از اول‌ شب‌ تا دوسوم‌ شب‌ قرار دهد و بيداري‌ خود را به‌ سحر و بين‌ طلوعين‌ اختصاص‌ دهد، و هنگام‌ ظهر پيش‌ از صرف‌ نهار و پيش‌ از ظهر، ربع‌ ساعتي‌ يا نيم‌ ساعتي‌ خواب‌ قيلوله‌( خواب‌ كم ‌)سفارش‌ كرده‌اند. و بعد صرف‌ نهار كمي‌ استراحت‌ و به‌ پشت‌ خوابيدن‌ دستور داده‌اند و شب‌ بعد از غذا خوردن‌ سفارش‌ كرده‌اند كه‌ قدري‌ پياده‌روي‌ كند. و سفارش‌ كرده‌اند كه‌ خواب‌ شما به‌ كيفيتي‌ باشد كه‌ پاها به‌ طرف‌ جنوب‌ كرة‌ زمين‌ و سر به‌ طرف‌ شمال‌ باشد تا گردش‌ خون‌ در بدن‌ شما همراه‌ گردش‌ آبها و هواها قرار گيرد زيرا بيشتر بلندي‌هاي‌ زمين‌ در نيمكرة‌ شمالي‌ بوده‌ و بيشتر گوديها و پستي‌هاي‌ زمين‌ در نيمكرة‌ جنوبي،‌ و آبها از روي‌ زمين‌ يا اندرون‌ زمين‌ به‌ طرف‌ پست‌ زمين‌ جريان‌ پيدا مي‌كنند. مشاهده‌ مي‌كنيم‌ بيشتر خشكي‌ها در نيمكرة‌ شمالي‌، و درياها در نيمكرة‌ جنوبي‌ مي‌باشد و چون‌ تابش‌ آفتاب‌ در سرزمينهاي‌ مسطح‌ كه‌ پستي‌ و بلندي‌ ندارد و يا كمتر دارد، مانند سطح‌ درياها و زمينهاي‌ نزديك‌ به‌ دريا، بيشتر است،‌ در يك‌ چنين‌ مراكزي‌ حرارت‌ بيشتري‌ از تابش‌ آفتاب‌ توليد مي‌شود و قهراً هواهاي‌ مجاور گرمتر شده‌ بالا مي‌رود و هواي‌ سرد كه‌ پايين‌تر است‌ از شمال‌ به‌ جنوب‌ جاي‌ هواي‌ گرم‌ را مي‌گيرد. قهراً جريان‌ هوا مانند آب‌ از شمال‌ به‌ جنوب‌ است.‌ و شايد همين‌ معنا عامل‌ بزرگي‌ باشد كه‌ عقربه‌ مغناطيس‌ هم‌ به‌ طرف‌ جنوب‌ كشيده‌ مي‌شود. اگر هنگام‌ خوابيدن‌ سر به‌ طرف‌ جنوب‌ باشد خون‌ بيشتر در مغز تراكم‌ پيدا مي‌كند و يا اينكه‌ آهن‌ خون‌ به‌ مغز جذب‌ مي‌شود و مغز را سنگين‌ مي‌كند. از اين‌ رو سفارش‌ كرده‌اند كه‌ پاها به‌ طرف‌ جنوب‌ و سر به‌ طرف‌ شمال‌ باشد. و هم‌ اينكه‌ يكنواخت‌ نخوابند بلكه‌ از اين‌ پهلو به‌ آن‌ پهلو بغلطند، و به‌ شكم‌ خوابيدن‌ مكروه‌ است‌.

و اما دستور غسل‌ و استحمام‌: به‌ شستشوي‌ بدن‌ خيلي‌ سفارش‌ شده‌ است‌. سعي‌ كنند بدن‌ و لباسشان‌ چركين‌ نباشد. هفته‌اي‌ دو مرتبه‌ و يا لااقل‌ يك‌ مرتبه‌ غسل‌ كردن‌ را سفارش‌ كرده‌اند( كه‌ همان‌ استحمام‌ است ‌)و رفتن‌ به‌ حمام‌ را در حال‌ شكم‌ پري‌ بلافاصله‌ بعد از غذا مكروه‌ دانسته‌اند.

و اما دستور مضاجعت‌ و همخوابي:‌ آنهم‌ سفارش‌ شده‌ است‌ كه‌ در ساعتهايي‌ باشد كه‌ شكم‌ خالي‌ از غذا باشد. نه‌ به‌ ميزاني‌ كه‌ احساس‌ ضعف‌ و گرسنگي‌ كند و نه‌ احساس‌ پُري‌ شكم.‌ در حال‌ پُري‌ شكم‌ مكروه‌ دانسته‌اند. اوائل‌ شب‌ را دستور استراحت‌ داده‌اند و اواخر شب‌ را دستور همخوابگي‌. و سفارش‌ كرده‌اند كه‌ نزديكي بعد از بازي‌ زياد باشد كه‌ شهوت‌ طرفين‌ تحريك‌ شود و آمادگي‌ پيدا كنند، و بلافاصله‌ بعد از نزديكي‌ مجراي‌ مني‌ را با ادرار پاك‌ كنند، و بهتر اين‌ است‌ كه‌ بدون‌ فاصله‌ طرفين‌ غسل‌ كنند. و ماندن در حال‌ جنابت‌ را مكروه‌ دانسته‌اند. زيرا شستشوي‌ بدن‌ بعد از نزديكي‌ سستي‌ اعصاب‌ بدن‌ را برطرف‌ مي‌كند و علاوه‌ باعث‌ خوشنودي‌ خداوند متعال‌ مي‌شود از اينكه‌ شكر لذت‌ و نعمت‌ همسري‌ را بجا آورده‌ است‌. و چنان‌ نباشد كه‌ خود را به‌ زوز پيش‌ از بروز شهوت‌ به‌ نزديكي‌ وادار کنند، بلكه‌ جماع‌ هم‌ مانند غذا پس‌ از اشتهاي‌ كامل‌ باشد. و در اين‌ باره‌ يكي‌ از اصولي‌ را كه‌ بسيار سفارش‌ كرده‌اند محبت‌ بين‌ زن‌ و شوهر و جاذبه‌اي‌ است‌ كه‌ بين‌ آنها به وجود مي‌آيد، و در حالات‌ غم‌ و غصه‌ و ناراحتي‌ نزديكي‌ را مكروه‌ دانسته‌اند.

اطاق‌ خواب‌ لازم‌ است‌ كه‌ بهداشتي‌ باشد، با هواي‌ تميز و آزاد. و به‌ مسواك‌ پيش‌ از خواب‌ سفارش‌ شده‌ و ديگر اينكه‌ بار شكم‌ هنگام‌ خوابيدن‌ خيلي‌ سبك‌ باشد، و حتماً پيش‌ از خوابيدن‌ به‌ دستشويي‌ بروند هر چند با دفع‌ يك‌ قطره‌ بول‌، كه‌ اين‌ سفارش‌ مولي‌ اميرالمؤمنين‌ (ع) است‌.

يكي‌ از مسائلي‌ كه‌ از نظر بهداشتِ خواب‌ خيلي‌ مؤثر است‌ اين‌ است‌ كه‌ اگر انسان‌ صددرصد سالم‌ باشد خواب‌ او و خواب‌ ديدن‌ او منظم‌ و مرتب‌ است‌ و اگر ناسالم‌ باشد خوابهاي‌ ناجور و پريشان مي‌بيند. با اين‌ حساب‌ انسان‌ بايستي‌ سعي‌ كند كه‌ صددرصد مزاجش‌ صحيح‌ و سالم‌ باشد زيرا همانطور كه‌ در شدت‌ تب‌ يا ناراحتي‌هاي‌ ديگر مزاجي،‌ انسان‌ به‌ هذيان‌ و ياوه‌گويي‌ مبتلا مي‌شود در همين‌ رابطه‌ خوابهاي‌ پريشان‌ هم‌ مي‌بيند زيرا روح‌ و روان‌ انسان‌ در عالم‌ خواب‌ به‌ كلي‌ از بدن‌ قطع‌ رابطه‌ نكرده‌ است‌ بلكه‌ با همين‌ بدن‌ كار مي‌كند. گرچه‌ با چشم‌ و گوشِ‌ اين‌ بدن‌ نمي‌بيند و نمي‌شنود وليكن‌ روح‌ و روان‌ او با جريان‌ خون‌ و سلامتي‌ قلب‌ ارتباط‌ كامل‌ دارد؛‌ اگر خون‌ صددرصد سالم‌ و بهداشتي‌ باشد شعاع‌ روح‌ بطور سالم‌ و منظم‌ با هر جا كه‌ بخواهد تماس‌ مي‌گيرد و اگر جريان‌ خون‌ ناسالم‌ باشد شعاع‌ روح‌ و يا امواج‌ روحي‌ بطور ناسالم‌ در اطراف‌ پخش‌ مي‌شود. انسان‌ هايي‌ كه‌ به‌ صرع‌ و دَوَران‌ سر مبتلا مي‌شوند و اينطور به‌ نظرشان‌ مي‌آيد كه‌ آسمان‌ و زمين‌ روي‌ سر آنها چرخ‌ مي‌زند اين‌ چرخش‌ و دوَران‌ مربوط‌ به‌ بي‌ نظمي‌ دَوران‌ خون‌ است‌ و آن‌ بي‌ نظمي‌ هم‌ مربوط‌ به‌ املاح‌ غير خوني‌ است‌ كه‌ وارد خون‌ مي‌شود و نظام‌ طبيعي‌ خون‌ را بهم‌ مي‌زند، مانند چربي‌ خون‌ و يا قند خون‌ و امثال‌ آنها.

با اين‌ حساب‌ كسي‌ كه‌ دوست‌ دارد خوابهاي‌ سالم‌ و صادق‌ ببيند بايد سعي‌ كند كه‌ نظام‌ خوني‌ و مزاجي‌ او هنگام‌ خواب‌ سالم‌ باشد و ديگر اينكه‌ هنگام‌ خوابيدن‌ گرفتار پريشاني‌ و غم‌ و غصه‌ و ترس‌ و وحشت‌ نباشد كه‌ تمامي‌ اين‌ حالات‌ و تفكرّات‌ در خواب‌هاي‌ بد و خوب‌ موّثر است‌. پُري‌ معده‌ كه‌ آنرا «بِطنه»‌ مي‌نامند در سلب آرامش‌ فكري‌ و رواني‌ انسان‌ در عالم‌ خواب‌ مؤثر است،‌ مخصوصاً از اين‌ نظر كه‌ نيروي‌ بدن‌ در عالم‌ خواب‌ كاهش‌ پيدا مي‌كند و بر پاية‌ كاهش‌ نيرو، دستگاه‌ گوارش‌ ضعيف‌تر كار مي‌كند و ديرتر غذاها را هضم‌ مي‌نمايد. كساني‌ كه‌ با شكم‌ پُر از غذا مي‌خوابند مبتلا به‌ عفونت‌ مزاجي‌ مي‌شوند كه‌ اين‌ عفونت‌ هم‌ خون‌ و اعصاب‌ را نا منظم‌ مي‌كند. معدة‌ انسان‌ هنگام‌ خواب‌ بايستي‌ سبك‌ باشد. لازم‌ است‌ كه‌ پيش‌ از خواب‌ حتماً مسواك‌ كند. دست‌ و دهان‌ خود را بشويد و رابطة‌ با همسر هم‌ در آن‌ ساعتهاي‌ آخر شب‌ نزديك‌ سحر يا هنگام‌ سحر باشد كه‌ در آن‌ ساعتها از آرامش‌ فكري‌ و مزاجي‌ بيشتري‌ برخوردار است؛‌ مخصوصاً كسانيكه‌ با خواندن‌ نماز و دعا رابطه‌ شان‌ باخداوند متعال‌ خوب‌ است‌ از آرامش‌ فكري‌ و رواني‌ بيشتري‌ برخوردار هستند. كه‌ اين‌ آرامش‌ در مقاربت‌ و نزديكي‌ با همسر و پيدايش‌ عشق‌ و علاقه‌ بين‌ آنها بسيار مؤثر است‌. از اينرو در احاديث‌ و اخبار آمده‌ است‌ كه‌ روابط‌ انبياء و اولياء و اهل‌ ايمان‌ با زنان‌ و همسرانشان‌ خيلي‌ بهتر و زيادتر از روابط‌ انسانهاي‌ غير مؤمن‌ است.‌ اين‌ رابطة‌ بهتر و بيشتر مربوط‌ به‌ آرامش‌ فكري‌ و رواني‌ آنهاست‌ كه‌ منشاء اين‌ آرامش،‌ ايمان‌ و ارتباط‌ به‌ خداوند متعال‌ است‌. خداوند در قرآن‌ مي‌فرمايد: "اَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبْ" قلبها با ياد خدا آرامش‌ پيدا مي‌كند.

سئوال‌ 17- از نظر اسلام‌ چه‌ موقع‌ از شبانه‌ روز براي‌ خوابيدن‌ بهتر است‌. دستورات‌ اسلام‌ چيست‌؟

جواب‌ 17- در رسالة‌ «ذهَبيّه»‌ كه‌ حضرت‌ رضا(ع‌) براي‌ مأمون‌ نوشته‌ است‌ در آنجا دستور مي‌دهد كه‌ سعي‌ كن‌ خوابت‌ در دو ثلث‌ اوّل‌ شب‌ باشد و ثلث‌ آخر شب‌ را بيدار باشي‌ تا بتواني‌ از بهترين‌ هواي‌ لطيف‌ استفاده‌ كني‌، و علاوه‌ حدود يك‌ ساعت‌ يا نيم‌ ساعت‌ به‌ ظهر هر محلّي‌ خواب‌ قيلوله‌ دستور مي‌دهند كه‌ آن‌ خواب‌ هم‌ خيلي‌ گوارا و پر خاصيت‌ است‌. و بهترين‌ خوابها خوابي‌ است‌ كه‌ دنبالة‌ بيداري‌ توأم‌ با كار و احساس‌ خستگي‌ باشد. خواب‌ طبيعي‌ آن‌ است‌ كه‌ در مقدمة‌ آن‌ چُرت‌ واقع مي‌شود كه‌ قدري‌ اعصاب‌ چشم‌ و بعد از آن‌ اعصاب‌ گوش‌ از كار مي‌افتند. و پيش‌ از همة‌ اينها بهترين‌ دستور آية‌ قرآن‌ است‌ كه‌ روز را براي‌ كار و كوشش‌ و شب‌ را براي‌ استراحت‌ و آرامش‌ آفريده‌ است‌ و مي‌فرمايد: "جَعَلَ الْلَيْلَ سَكَنا" (انعام، 95) او خدائي‌ است‌ كه‌ شب‌ را براي‌ آرامش‌ قرار داده‌

 و جاي‌ ديگر مي‌فرمايد: "وَجَعَلْنَا النَهارَ مَعاشا وَ جَعَلْنَا الَيل‌ لباساً" (نبأ، 11و 12)‌ شب‌ را براي‌ پوشش‌ و آرامش‌ و روز را براي‌ كار و كوشش‌ قرار داده‌ است‌

سئوال‌ 18- از نظر اسلام‌ كجا و چه‌ موقع‌ نبايد خوابيد؟ اگر دستوراتي‌ آمده‌ لطفاً بفرمائيد

جواب‌ 18- حتماً كساني‌ كه‌ روز را مي‌خوابند و شب‌ به‌ كار مشغول‌ مي‌شوند يك‌ عمل‌ غير طبيعي‌ بر خلاف‌ دستور خدا انجام‌ مي‌دهند، كه‌ خواب‌ روز آنها شايد به‌ ميزان‌ يك‌ دوم‌ يا دو سوم‌ از نظر استراحت‌ و آرامش‌ ناقص‌ باشد و كار شب‌ آنها نيز به‌ همين‌ ميزان‌ در برابر كار روز از نظر فكري‌ و رواني‌ ناقص‌ بماند. اين‌ حالت به‌ عكس‌ دستور قرآن است. خواب‌ در روز و كار در شب‌ يك‌ مبارزه‌ ايست‌ كه‌ با طبيعت‌ بدن‌ انجام‌ مي‌گيرد، مگر اين كه‌ بيداري‌ و كار آنها يكي‌ دو ساعت‌ بيشتر نباشد كه‌ بقيه‌ شب‌ را بخوابند.

سئوال‌ 19- آيا از فن‌ تعبير رؤيا و علم‌ تعبير خواب‌ مي‌توان‌ در جهت‌ سياست‌ استفاده‌ كرد و بر اسرار شيطان‌ استكبار جهاني‌ دست‌ يافت‌؟

جواب‌ 19- هدایت الاهی برای غلبه بر استکبار از طریق رؤیا:

خوب‌ مسلّم‌ است‌ كه‌ در خط‌ مبارزه‌ با سياستهاي‌ شيطاني‌ و استكباري‌ انسان‌ از جانب‌ خدا تأييد مي‌شود. زيرا خداوند با بندگان‌ خود كه‌" حزب‌ الّله‌" ناميده‌ شده‌اند يك‌ طرف‌ مبارزه‌ هستند و شياطين‌ با دوستان‌ خود طرف‌ ديگر. و در اينجا كه‌ در حكمت‌ خداوند متعال‌ جنگ‌ با احزاب‌ شياطين‌ جايز و يا واجب‌ باشد خداوند افراد وابستة‌ به‌ خود و مخصوصاً فرماندهان‌ درجة‌ اوّل‌ را تأئيد مي‌كند. رمز پيروزي‌ و كيفيّت‌ جنگ‌ با دشمنان‌ را به‌ آنها مي‌آموزد‌ و اين‌ آموزش‌ گاهي‌ با همان‌ پديدة‌ فكري‌ است‌ كه‌ الهام‌ ناميده‌ مي‌شود و گاهي‌ از طريق‌ اشباح‌ نوري‌ يا وسائل‌ ديگري‌ كه‌ مفصلاً در مباحث‌ گذشته‌ روشن‌ شده‌ است‌

در اينجا بد نيست‌ كه‌ داستان‌ كوچكي‌ نقل‌ شود كه‌ چگونه‌ خدا وند سياست‌ جنگ‌ و يا پيروزي‌ و نجات‌ را به‌ فكر مجاهدين‌ خود مي‌اندازد. در اواخر جنگ‌ احزاب‌ كه‌ محاصرة‌ مدینۀ پيغمبر به‌ طول‌ انجاميده‌ بود پيغمبر اكرم‌ به‌ حُذَيفه،‌ يكي‌ از اصحاب‌ فرمود كه‌ به‌ جاسوسي‌ ميان‌ لشگر دشمن‌ برود و از اوضاع‌ آنها با خبر شود و به‌ ما اطّلاع‌ دهد.‌ حذيفه‌ به ميان‌ لشكر ابوسفيان‌ رفته، به طور ناشناخته‌ در مجلسی كه‌ سران لشکر داشتند وارد شد. شب‌ تاريك‌ بود. ابوسفيان‌ كه‌ تصميم‌ به‌ فرار گرفته‌ بود وارد آن‌ مجلس‌ شد. ابتدا دستور داد كه‌ هريك‌ از شما اسم‌ و رسم‌ پهلو دستي‌ خود را پرس‌ و جو كند، نام‌ او را بپرسد كه‌ كيست‌، مبادا از اصحاب‌ محمد(ص‌) كسي‌ به‌ جاسوسي‌ آمده‌ باشد. در اينجا حذيفه‌ پيش‌ از آنكه‌ از او بپرسند چكاره‌ است‌ پیش دستی کرده، از مجاورين‌ خود پرسيد اسم‌ تو چيست‌؟ اسم‌ تو چيست‌؟ و اهل‌ مجلس‌ او را از خودشان‌ پنداشتند. پس‌ از مراجعت‌ كه‌ تدبير خود را گزارش‌ داد پيغمبر(ص) فرمود كه‌ جبرئيل‌ به ياد تو آورد كه‌ چنين‌ بگوئي‌ و اسم‌ و رسم‌ خود را مكتوم‌ داري‌. در اينجا مي‌بينيم‌ كه‌ رسول‌ خدا همان‌ پديدة‌ فكري‌ را به‌ جبرئيل‌ نسبت‌ مي‌دهد. به اين‌ كيفيّت‌ خيلي‌ زياد اتّفاق‌ افتاده‌ است‌ كه‌ خداوند رزمندگان‌ و يا سردمداران‌ جنگ‌ با شياطين‌ را به‌ رموز سياست‌ و نقشه‌هاي‌ جنگ‌ آگاه‌ مي‌كند و همان‌ آگاهي‌ها منشاء پيروزي‌ مي‌گردد.

سئوال‌ 20- اهميت‌ دقت‌ و مطالعه‌ و بررسي‌ روي‌ رؤياهاي‌ خواب‌ چيست‌ و چه‌ نتايجي‌ دارد؟ و لازمة‌ اقدام‌ عملي‌ نسبت‌ به‌ رؤياي‌ خواب‌ چيست‌؟

 جواب‌ 20- میزان اهمیت دادن به رؤیا:

اقدام‌ به‌ دقّت‌ و مطالعه‌ در خوابها و رؤياها باعث‌ این مي‌شود كه‌ خداوند متعال‌ وقتي‌ می بیند بندة‌ او به‌ فكر اينست‌ كه‌ از اين‌ راهها و از طريق‌ خواب‌ها بهرة‌ علمي‌ ببرد و يا آگاهي‌ هايي‌ به دست‌ آورد، و بندة‌ خود را اين‌ چنين‌ مهيا و منتظر براي‌ دريافت‌ علم‌ و حكمتي‌ ببيند حتماً او را به‌ وسيلة‌ رؤياهاي‌ صادق‌ به‌ مسائلي‌ كه‌ منتظر آنست‌ راهنمايي‌ مي‌كند زيرا خداوند برای‌ كساني‌ كه‌ آماده‌ شده‌اند از فيض‌ علم‌ و حكمت‌ و تربيت‌ الهي‌ آگاهي‌ پيدا كنند آگاهي به وجود مي‌آورد و يكي‌ از مسائلي‌ كه‌ هميشه‌ خداوند متعال‌ آنرا براي‌ بندگانش‌ صلاح‌ مي‌داند و به‌ آنها وعده‌ مي‌دهد همين‌ هدايت‌ و ارشاد است‌. در آن‌ آيه‌اي‌ كه‌ دستور مي‌دهد من‌ به‌ شما نزديكم‌( بقره، 186) دعا كنيد تا اجابت‌ كنم،‌ در آخر آيه‌ با كلمة‌ "لَعَلَّهُمْ يَرشُدُونْ" وعده‌ مي‌دهد كه‌ اگر آنچه‌ از خدا خواسته‌ايد صلاح‌ نباشد كه‌ به‌ شما داده‌ شود حتماً ارشاد خواهيد شد كه‌ چرا صلاح‌ نبوده‌ است‌. پس‌ در هر صورت‌ به‌ بندگانِ‌ آماده‌ و خواهش‌ كننده‌ وعدة‌ هدايت‌ و ارشاد مي‌دهد. و اگر ببيند كه‌ بندگانش‌ به‌ رؤياهاي‌ صادق‌ و كاذب‌ بي‌ اعتنا هستند و به‌ خوابها توجّه‌ نمي‌كنند بديهي‌ است‌ كه‌ براي‌ آنها خوابهائي‌ از نوع‌ خيالات‌ و ماليخوليا‌ به وجود مي‌آيد كه‌ اكثر آنها خيزش‌ و انگيزش‌ هواي‌ نفس‌ و هواجس‌ شيطاني‌ خواهد بود، و شايد در تقدير خدا با همين‌ خوابها ابتلائات‌ و مصيبتهايي‌ براي‌ او به وجود آيد شايد متنّبه‌ گردد و به‌ خدا پناهنده‌ شود.

سئوال‌ 21- آيا در تعبير رؤياي‌ هر شخص‌، صحنة‌ رؤيا و تعبير آن‌ به‌ شخص‌ خواب‌ بيننده‌ بستگي‌ دارد يا خير؟ اگر جواب مثبت‌ است‌ و رابطۀ مستقيم‌ وجود دارد، چگونه‌ فردی مي‌تواند روياي‌ فرد ديگري‌ را تعبير كند؟

 جواب‌ 21- خواب‌ و رؤيا مسلّم‌ است‌ كه‌ يك‌ پديده‌ الهي‌ است‌ مخصوصاً رؤياي‌ صادق‌ كه‌ خدا به وسيله‌ آن،‌ شخصی‌ را به‌ راهي‌ هدايت‌ مي‌كند. و خداوند كه‌ رؤيا به وجود مي‌آورد به‌ علم‌ خود مي‌داند كه‌ يا صاحب‌ خواب‌ خودش‌ به‌ عقل‌ و ذهن‌ خودش‌ مي‌تواند تعبير كند و نتيجه‌ را دريابد يا ديگري‌ براي‌ او تعبير می كند. پس‌ خداوند تعالی مطابق‌ درك‌ و شعور او رؤيايي‌ به وجود مي‌آورد. مثلاً خدا مي‌داند كه‌ او مي‌تواند حيوان‌ درنده‌اي‌ و يا حيوان‌ چرنده‌اي‌ مانند گوسفند در خواب‌ ببيند و تطبيق‌ ‌كند به‌ انسانهاي‌ شرور و يا انسانهاي‌ رئوف‌ و مهربان‌. پس‌ خداوند مطابق‌ عقل‌ صاحب‌ خواب‌ منظرة‌ خواب‌ را براي‌ او ظاهر مي‌كند. و يا خداوند مي‌داند كه‌ آن‌ شخص‌ براي‌ خواب‌ خود به‌ ديگران‌ مراجعه‌ مي‌كند كه‌ براي‌ او تعبير كنند. در اين‌ صورت‌ عقل‌ ديگران‌ را در نظر مي‌گيرد و چنان‌ صحنه‌اي‌ به وجود مي‌آورد كه‌ تعبير كننده‌ بتواند درك‌ كند و مقصود را دريابد. اين‌ مسئله‌ در مورد رؤياهاي‌ صادقي‌ است‌ كه‌ خداوند كسي‌ را راهنمايي‌ مي‌كند. اما رؤياهاي‌ كاذب‌ در واقع‌ يك‌ حالت‌ ماليخوليائي‌ است‌ كه‌ بينندة‌ خواب‌ و يا هر كس‌ در تعبير آن‌ گيج‌ مي‌شود و از تعبير آن‌ عاجز است.‌ به‌ اصطلاح‌ تعبير كنندگان‌ چنين‌ خوابي‌ را «اضغاث‌ احلام‌» مي‌نامند. آنچنان كه‌ تعبير كنندگان‌ خواب به‌ پادشاه‌ مصر گفتند.

سئوال‌ 22- تفاوت‌ رؤياهاي‌ صادق‌ و كاذب‌ را چگونه‌ می توان فهميد و جدا ساخت‌. راه درك‌‌ خوابهاي‌ كاذب‌ و صادق‌ را لطفاً شرح‌ دهيد.

جواب‌ 22- تفاوت‌ اساسي‌ رؤياهاي‌ صادق‌ و كاذب‌ همان‌ قدرت‌ تعبير و تطبيق‌ است‌. رؤياهاي‌ كاذب‌ مانند خطوط‌ درهم‌ و برهمي‌ است‌ كه‌ قابل‌ قرائت‌ نيست‌ و كسي‌ از آن‌ چيزي‌ نمي‌فهمد و نمي‌تواند تعبير كند. پس‌ اگر خدا چنين‌ خوابي‌ به وجود آورد عمل‌ لغوي‌ انجام‌ داده‌ است‌ كه‌ خداوند از اين‌ اعمال‌ لغو منزه‌ است‌. به‌ اين‌ مناسبت‌ مي‌گوييم‌ يك‌ چنين‌ خوابهائي‌ يك‌ خيالات‌ شيطاني‌ و يا محصول‌ افكار پريشان‌ است‌ كه‌ در عالم‌ خواب‌ مجسم‌ مي‌شود.

سئوال‌ 23- تفاوتها و مشتركات‌ و رابطة‌ غريزه‌ و روح‌ چيست‌؟

جواب‌ 23- تکامل غرائز تا رسیدن به مرحلۀ یقین:

مسلماً روح‌ يك‌ نيروي‌ مجرد است،‌ مانند شعاع‌ نور و يا نيروي‌ برق،‌ كه‌ با سازمان‌ نفساني‌ انسان‌ تركيب‌ مي‌شود. خصايص‌ و مقتضياتي‌ كه‌ از خون‌ و مزاج‌ انسان‌ بروز مي‌كند تا زماني‌ كه‌ فقط‌ پديده‌اي‌ در خون‌ و مزاج‌ باشد آن‌ را غريزه‌ مي‌نامند، مانند غريزة‌ شهوت‌ و غضب‌ و غريزة‌ حملة‌ به‌ دشمن‌ و دفاع‌ از خطري‌ كه‌ به‌ وجود آمده‌ و يا غرايز عاطفي‌ مانند روابطي‌ كه‌‌ بين‌ مادران‌ و بچه‌هاي‌ آنها در حیوانات به وجود مي‌آيد. اين‌ غريزه‌ها كه‌ از نفس‌ منشعب‌ مي‌شود سه‌ تحول‌ پيدا مي‌كند كه‌ در هر تحولي‌ نام‌ مخصوصي‌ دارد.

 تحول‌ اول‌، كه‌ در آن‌ تحول‌، غريزه‌ ناميده‌ مي‌شود اقتضائي‌ است‌ كه‌ ناشي‌ از مواد بدن‌ و مزاج‌ است‌ و انسان‌ يا حيوان‌ را وادار به‌ حركاتي‌ مخصوص‌ مي‌كند؛ مانند غريزة‌ تشنگي‌ و گرسنگي‌ و مسائل‌ ديگر. انسان‌ و حيوان‌ در اين‌ تحول‌ ابتدائي‌ و يا در اين‌ غرائز شريك‌ هم‌اند و هر دو داراي‌ غريزه‌ مي‌باشند.

تحول‌ دوم‌: ورود اين‌ غريزه‌ها و خاصيتها به‌ عالم‌ نفس‌ و يا به‌ عالم‌ ادراكات،‌ كه‌ مخصوص‌ انسان‌ است‌. در اين‌ مورد، غریزه تبديل‌ به‌ صفتي‌ از صفات‌ مي‌شود و انسانها بر پاية‌ اين‌ غريزه‌ها صفات‌ خوبي‌ پيدا مي‌كنند و يا ضد آن‌ به‌ صفات‌ بدي‌ توصيف‌ مي‌شوند. مثلاً غريزة‌ غضب‌ كه‌ ابتدا از هيجان‌ خون‌ پيدا مي‌شود و رنگ‌ چهرة‌ انسان‌ به‌ زردي‌ مي‌گرايد، اين‌ غضب‌ وقتي‌ به‌ عقل‌ انسان‌ تعديل‌ مي‌گردد و بجا و به موقع‌ به‌ كار مي‌افتد صفت‌ شجاعت‌ در انسان‌ به وجود مي‌آيد و او را شجاع‌ مي‌نامند. و اگر با عقل‌ و دانش‌ تعديل‌ نشود و صرفاً براساس‌ غضب‌ حركاتي‌ غير عادلانه‌ انجام‌ دهد به‌ صفت‌ تهوّر موصوف‌ مي‌شود و او را متهوّر مي‌نامند. همچنين‌ غريزة‌ خوف‌ و ترس‌ پيش‌ از آن كه‌ به‌ عقل‌ و دانش‌ تعديل‌ شود غريزه‌ است‌ و چون‌ با عقل‌ و دانش‌ تعديل‌ شود، كه‌ خوف‌ از يك‌ ضرر عقلائي‌ باشد از چنين‌ خوفي‌ صفاتي‌ مانند عاقل‌ و مدبر و امثال‌ آن‌ ظاهر مي‌گردد. و اگر به‌ عقل‌ و دانش‌ تعديل‌ نشود و صرفاً انسان‌ از چيزي‌ بترسد و ترس‌ او غير عقلائي‌ باشد يعني‌ جاي‌ ترس‌ نباشد و بيخود بترسد او را «جُبانْ» مي‌نامند. و يا شهوت‌ و اشتهاء، که ابتدا از خون‌ و مزاج‌ پيدا مي‌شود؛ انسان‌ جنس‌ خود را مي‌طلبد و در اين‌ اشتها حيوان‌ و انسان‌ شريكند. و چون‌ به‌ عالم‌ علم‌ و عقل‌ وارد مي‌شود و انسان‌ در اثر اشتهاي‌ خود طالب‌ چيزي‌ است‌ كه‌ با نفس‌ او ملايمت‌ دارد از اين‌ طلب‌ و مطالبة‌ همجنس‌ تعبير به‌ صفاتي‌ مانند حرص‌ و طلب‌ پیدا مي‌شود، كه‌ اگر طلب‌ غير عقلائي‌ باشد او را حريص‌ مي‌نامند و اگر عقلائي‌ باشد او را طالب‌ و امثال‌ آن‌ معرفي‌ مي‌كنند. پس‌ در تحول‌ اول‌ «غريزه»‌ است‌ و در تحول‌ دوم‌ «صفت»‌ است‌.

تحول‌ سوم‌: عقل‌ و ايمان،‌ كه‌ اگر غريزة‌ خود را به علم‌ و دانش‌ مربوط‌ كند صفت‌ بد يا خوب‌ پيدا مي‌شود، و اگر با عقل‌ و تقوي‌ توأم‌ نمايد و سعي‌ كند اشتهاي‌ او و يا غضب‌ او در دايرة‌ اطاعت‌ و فرمان‌ خدا باشد او را عاقل‌ مي‌نامند.

سئوال‌ 24 - بفرمائيد آيا با نيايش‌ مي‌توان‌ از حادثة‌ ناگواري‌ كه‌ رؤياي‌ خواب‌ نشان‌ داده‌ است‌ جلوگيري‌ كرد؟

جواب‌ 24- خواب حوادث خطرناک، و تأثیر دعا در دفع آن:

دعا و نيايش‌ يكي‌ از عوامل‌ اساسي‌ و بلكه‌ يگانه‌ عامل‌ اصلي‌ براي‌ جلب‌ منافع‌ و دفع‌ مضرّات‌ و خطرات‌ است‌. در وصف‌ كميّت‌ و كيفيّت‌ آن‌ و عامليّت‌ اساسي‌ آن‌، آيات‌ و روايات‌ بسياري‌ داريم‌ كه‌ مي‌توانيم‌ بگوييم‌ تمامي‌ دين‌ خدا و تعليمات‌ انبياء دعا و نيايش‌ بوده‌ و يا مقدمة‌ دعا و نيايش‌ است‌. براي‌ نمونه‌ يك‌ آيه‌ و يك‌ حديث‌ ذكر مي‌كنيم‌ تا اهميّت‌ دعا و نيايش‌ روشن‌ گردد. خداوند متعال‌‌ در قرآن( فرقان، 77)مي‌فرمايد: "قُلْ ما يَعْبَؤ بِكُمْ رَبّي‌ لَولا دعائكُمُ" بگو اگر دعا و نيايش‌ شما نباشد خداوند متعال‌ به‌ شما اعتنايي‌ نمي‌كند. خواهش‌ پذيري‌ شما انسانها برابر با خواهشها و اميدهائي‌ است‌ كه‌ به‌ خداوند متعال‌ داريد. خداوند همه‌ جا در انتظار خواهش‌ و تقاضائي‌ از شما مي‌باشد تا اينكه‌ خواهش‌ شما را به‌ اجابت‌ برساند و آنچه‌ مي‌خواهيد به‌ شما بدهد.

بسياري‌ از آيات‌ قرآن‌ ترسيم‌ دعاها و خواهشهائي‌ است‌ كه‌ بايستي‌ از او داشته‌ باشيم‌ و او به‌ اجابت‌ برساند.

و اما حديث‌: امام‌ صادق‌ (ع‌) در كتاب‌ مكارم‌ الاخلاق‌ مي‌فرمايد: "الدّعاءُ يَرُدّ الْقَضاءَ بَعْدَ ما أُبْرِمَ اِبْراما" يعني‌ خواهش‌ و نيايش‌ بلاها و خطرات‌ را برطرف‌ مي‌كند هر چند كه‌ وقوع‌ آن‌ از جانب‌ خدا حتميّت‌ پيدا كرده‌ باشد. این آية‌ شريفه‌ براي‌ جلب‌ ثروتها و لذت‌ها و نعمتهاي‌ خداوند متعال‌ در دنيا و آخرت‌ مطرح‌ شده‌ است‌، كه‌ مي‌فرمايد يگانه‌ رمز تكامل‌ و ترقي‌ شما و يگانه‌ راه‌ وصول‌ به‌ نعمتها و لذت‌ها و قدرت‌ها دعا و نيايش‌ است‌، و حديث‌ هم‌ در مورد دفع‌ آفات‌ و خطرات‌ گفته‌ شده‌ است‌ كه‌ اگر بلاي‌ الهي‌ بر قومي‌ حتميّت‌ پيدا كند و تمام‌ عوامل‌ طبيعي‌ براي‌ ظهور آن‌ آماده‌ شده‌ باشد مانند سيل‌ و زلزله،‌ باز هم‌ دعا و نيايش‌ قدرت‌ دارد كه‌ آن‌ خطر حتمي‌ را برطرف‌ كند. نمونة‌ تاريخي‌ دفع‌ خطرات‌ حتمي،‌ بلائي‌ است‌ كه‌ به‌ نفرين‌ يونس‌ پيغمبر بر قوم‌ او ظاهر و آشكار شد. يونس‌ پيغمبر در نينوا كه‌ يكي‌ از شهرهاي‌ عراق‌ بود مردم را به راه خدا دعوت مي‌كرد. مردم‌ به‌ دعوت‌ او اعتنا نمي‌كردند و او را اذيت‌ مي‌نمودند. عاقبت‌ از اذيت‌ و آزار مردم‌ به‌ تنگ‌ آمد و آنها را نفرين‌ نموده‌ و خود از شهر آنها خارج‌ شد. در این حال بادهاي‌ غليظ‌ و تندي‌ در آسمان‌ آشكار شد كه‌ خيال‌ ‌كردند ابر است‌ وليكن‌ علائم‌ نشان‌ مي‌داد كه‌ آن‌ بادها و گرد و غبارها عذاب‌ الهي‌ است‌ كه‌ بر آنها نازل‌ مي‌شود زيرا صدها مرتبه‌ در تاريخ‌ اتفاق‌ افتاده‌ است‌ كه‌ به‌ نفرين‌ پيغمبر عذاب‌ نازل‌ شده‌ است‌. عالم‌ مؤمني‌ در ميان‌ مردم‌ بود؛ وقتي‌ كه‌ آثار نزول‌ عذاب‌ را ديد دستور داد مردم‌ به‌ صحرا بروند، بچه‌ها را از مادر جدا كنند و همچنين‌ بچه‌هاي‌ حيوانات‌ را از مادر آنها جدا كنند و به‌ دعا و نيايش‌ مشغول‌ شوند شايد عذاب‌ برطرف‌ گردد. منظرة‌ عجيبي‌ بود بچه‌ها در حال‌ جدائي‌ مادر گريه‌ مي‌كردند. مردم‌ نيز به‌ حال‌ سجده‌ مي‌گريستند و از خدا خواهش‌ مي‌كردند عذاب‌ را برطرف‌ كند. خداوند متعال‌ خواهش‌ آنها را اجابت‌ نمود و آن‌ باد و طوفانها برطرف‌ گرديد وضعيت‌ به‌ حال‌ عادي‌ برگشت‌. و خداوند در اين‌ رابطه‌ آيه‌اي‌ نازل‌ كرد كه‌ چرا ساير مبتلايان‌ از قوم‌ يونس‌ ياد نمي‌گيرند که به‌ خدا پناهنده‌ شوند تا عذاب‌ از آنها مرتفع‌ گردد. از آنطرف يونس را هم در شكم ماهي حبس نمود تا توبه كند كه چرا شغل نبوت را رها نموده از ميان امت خود فرار كرده است، و به سوي امت خود برگردد.

بطور كلي‌ به‌ ميزاني‌ كه‌ خداوند متعال‌ غناي‌ محض‌ است‌ و بي‌نهايت‌ ثروت‌ و قدرت‌ به وجود مي‌آورد انسان‌ هم‌ در اين‌ مقايسه‌ فقر محض‌ است‌، كه‌ خدا می خواهد اين‌ انسان‌ فقير در غنا و ثروت‌ به‌ بي‌نهايت‌ برسد. آنچنان‌ قدرتمند كه‌ آنچه‌ بخواهد بشود و آنچه‌ نخواهد واقع‌ نگردد. يگانه‌ عاملي‌ كه‌ انسان‌ را به‌ آن‌ بي‌نهايت ها مي‌رساند خواهش‌ و نيايش‌ است‌. انسان‌ ابتدا لازم‌ است‌‌ بداند که در انبار وجود خدا چه‌ نعمتهايي‌ موجود است‌ و بعد از دانستن‌ به‌ خدا پناهنده‌ شود و آن‌ ثروتها و نعمتها را بخواهد. دراين‌ رابطه‌ دعاهاي‌ وارده‌ در قرآن‌ و از ائمة‌ اطهار (ع‌) در كتاب‌ مفاتيح‌ و يا صحيفة‌ سجاديه‌ همان‌ چيزهائي‌ را مطرح‌ فرموده‌اند كه‌ انسان‌ در وجود خود نيازمند به‌ آنها مي‌باشد؛ و راهنمايي‌ مي‌شود كه‌ از طريق‌ دعا و نيايش‌ نيازهاي‌ وجودي‌ خود را برطرف‌ نمايد و خود را به‌ بي‌نيازي‌ مطلق‌ برساند. از طريق‌ دعا و نيايش‌ دو سرمايه‌ به‌ انسان‌ مي‌رسد كه‌ يكي‌ از آنها نقد و ديگري‌ نسيه‌ است‌. آن‌ سرماية‌ نقد، رشد وجودي‌ انسان‌ است‌ به‌ علم‌ و معرفت‌ و عقل‌ و دانش؛‌ كه‌ خداوند برابر هر جملة‌ دعايي‌ كه‌ انسان در ارتباط‌ با خدا مي‌گويد، به‌ او آگاهي‌ و دانايي‌ مي‌دهد كه‌ آنچه‌ خواسته‌ است‌ چيست‌ و در چه‌ زمان‌ يا مكاني‌ به‌ آن‌ خواهد رسيد. و اما سرماية‌ دوم‌: همان‌ لذتها و ثروتهاي‌ نامتناهي‌ عالم‌ آخرت‌ است‌، كه‌ چون‌ زندگي‌ دنيا گنجايش‌ كوچكترين‌ رقم‌ آنها را ندارد خداوند وعده‌ داده‌ است‌ كه‌ در زندگي‌ آخرت‌ انسان‌ را به‌ آنچه‌ خواسته‌ است‌ برساند. در آن‌ زندگي‌ انسان‌ مي‌تواند بي‌نهايت‌ ثروتمند و قدرتمند باشد.

بطور كلي‌ ما انسانها مانند شجره‌اي‌ هستيم‌ كه‌ خداوند در مسير تفكّر و تعقّل‌ ما را مي‌پروراند. فكر و استعداد ما را بالا مي‌برد و براساس‌ همان‌ فكر و استعداد رقمهاي‌ بخشش‌ ارزشمند خود را به‌ ما عنايت‌ مي‌كند. "رَبَّنا اتِنا فِي‌ الدُّنْيا حَسَنَةً و في‌ الاخرة‌ حسنة‌ و َقِنا عَذابَ النّارْ" "رَبَّنا وَفِّقْنا لِما تُحِبُ وَ تَرْضي"‌ .

 ‌ محمد علي صالح غفاري 27/7/66 گرگان.

 تهیه کننده: محمد رضا فندرسکی.‌